



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

جلسات ۶۹ تا ۸۰

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور (۷)

(عقیل و حارث - حسنی - نجم بن اعین - حمران

- میسر بن عبد العزیز - حضرت عیسی علیه السلام)

استاد: آیه الله طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۵-۱۳۹۴

جور و ظلم ایشان سلطنت نکنند یک روز را مگر که ما دو روز خواهیم کرد؛ و حکومت نکنند ایشان یک ماه، مگر ما دو ماه و حکومت نکنند ایشان یک سال، مگر ما دو سال.

و اما آنکه می گوئی که مهدی عیسی بن مریم است عیسی نزول اجلال خواهد فرمود بر دجال که او چون عیسی را ببیند بگدازد چنانچه گداخته می شود شحم و امام از ما مردی خواهد بود که عیسی بن مریم بوی اقتدا کند، و در عقب او نماز بگذارد و اگر خواهیم نامش بگویم.

و اما ریح عاد و صاعقه ثمود آن هر دو عذاب الهی اند، و پادشاه ما الحمد لله که محض رحمت حق خواهد بود.

و الحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و اللعن الدائم علی اعدائهم اجمعین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

جلسه شصت و نه - ۹۵/۲/۶	۳
جلسه هفتادم - ۹۵/۲/۷	۱۰
جلسه هفتاد و یکم - ۹۵/۲/۸	۱۶
جلسه هفتاد و دوم - ۹۵/۲/۱۱	۲۲
جلسه هفتاد و سوم - ۹۵/۲/۱۲	۳۰
جلسه هفتاد و چهارم - ۹۵/۲/۱۳	۳۶
جلسه هفتاد و پنجم - ۹۵/۲/۱۸	۴۰
جلسه هفتاد و ششم - ۹۵/۲/۱۹	۴۹
جلسه هفتاد و هفتم - ۹۵/۲/۲۲	۵۹
جلسه هفتاد و هشتم - ۹۵/۲/۲۵	۷۲
جلسه هفتاد و نهم - ۹۵/۲/۲۶	۷۹
جلسه هشتادم - ۹۵/۲/۲۷	۹۰

آنگاه ابن عباس گفت: آنچه گفتی در استحقاق نبوت و خلافت اگر ما مستحق خلافت نیستیم بواسطه نبوت، پس کیست؟

و اما آنکه می گوئی که نبوت و خلافت جمع نمی شود برای احدی، پس قول حق جل و علا را چه میگوئی که فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا پس کتاب نبوتست و حکمت سنت و ملک خلافت، و ما آل ابراهیم پیغمبریم، امر الهی در میان ما و ایشان جاری است، سنت از آن ما است و جور جاریه از آن ایشان.

و آنگاه می گوئی که حجت ما مشتبه است و الله که آن روشن تر از ضوء شمس است و ظاهر ترا از نور قمر، و تو هم می دانی آن را و لیکن دامن از آن درچیده، و روی از آن گردانیده بواسطه کشتن ما برادر و جد و برادر جد و خال ترا و نزاع تو با ما برای ازواج اهل نار است که شرک خون ایشان را حلال ساخته بود، و قتل در محل خود وقوع یافته.

و اما آنکه مردم ما را ترک کرده اند و بما اجتماع و اتفاق نمی کنند محرومی ایشان از ما بیشتر است از محرومی ما از ایشان.

و اما آنکه می گوئی که زعم ما آنست که ما را ملکی باشد مهدی لقب زعم در کتاب الهی شرک است كما قال الله تعالى: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا و همه کس شاهد است که ما را ملک و سلطنت خواهد بود و اگر چه باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حق سبحانه و تعالی برخواهد انگیخت از برای این امر از ما کسی را که پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنان که پر شده باشد از

و دیگر زبیر حدیث کند از رجال خود که ایشان حدیث کرده‌اند از ابن عباس که یک روزی معاویه غاویه روی آورد بر او و بر بنی هاشم و گفت: شما آن داعیه دارید که مستحق خلافت شوید همچنان که مستحق نبوت شدید و حال آنکه هر دو آن برای احدی جمع نمی‌شود.

بحث شما در خلافت محض شبهه‌ای است بر مردم که شما می‌گوئید که ما اهل بیت پیغمبریم. پس چگونه خلافت نبی در غیر ما صورت گیرد، این شبهه‌ای شبه حق است.

اما انتقال خلافت در خانواده قریش به رضای عامه و مشورت خاصه بود و مردم نمی‌گویند که کاش بنی هاشم والی و حاکم ما بودند، و اگر بنی هاشم والی ما بودند، کار دنیا و آخرت ما بهتر بود، پس چنان نیست که مردم بر ما اجتماع نمایند و آرزوی شما داشته باشند، و اگر شما امر خلافت را ترک کنید، امروز کسی را با شما جنگی نیست.

و اما آنچه زعم شما است که از شما سلطان هاشمی و مهدی قائم پیدا خواهد شد، آن مهدی عیسی بن مریم علیه السلام است و این امر در دست ما خواهد بود، تا به او تسلیم کنیم، و به جان من سوگند که اگر شما و اهل بیت‌تان رایحه عاد و صاعقه ثمود را مالک شوید، امروز ملک از آن ما است و رحمت است. این را گفت و ساکت شد.

^۱ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۲۴

جلسه شصت و نه - ۹۵/۲/۶

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

مقدمه

در بعضی از روایات از کسانی نام برده شده است که اصلا در منابع اولیه سابقه‌ای برای آن‌ها نیست مانند: خراسانی و حسنی و یمانی البته در مورد حسنی نقل شده که گروه او کلا منحرف هستند و اعتقاد به مهدویت او دارند و خود او هم تا قبل از ملاقات با امام زمان علیه السلام منحرف است و ادعای مهدویت دارد و بعد از دیدن علائم و معجزاتی از امام علیه السلام ایمان می‌آورد ولی عده‌ی کثیری از یاران حسنی (قریب چهل هزار نفر) علی رغم ایمان فرماندهی خود، ایمان نمی‌آورند و اصحاب مصاحف هستند و نسبت سحر و جادو به امام علیه السلام می‌دهند و با وجود اینکه اما آنها را مدت سه روز نصیحت می‌کنند، طغیان‌شان بیشتر می‌شود پس امام علیه السلام دستور قتل‌شان را صادر می‌کند و همگی کشته می‌شوند. امام علیه السلام به اصحاب‌شان می‌فرماید: قرآنهای آنان را برنارید و بگذارید همین قرآن برایشان مایه‌ی حسرت باشد همچنان که آن را تبدیل کردند و تغییر دادند و تحریف کردند و به آنچه در آن بود عمل نکردند.

حال سوال این است که چرا چنین کسانی را زیاد مطرح کنیم البته در حد علامت می‌باشند، یمانی یکی از علامات قطعیه است اما لزومی به طرح و تطهیر و بزرگ نشان دادن آن‌ها در حد جایگزین فقها و مراجع در دوران قبل از ظهور نمی‌باشد با توجه به اینکه ما نسبت به یمانی هیچ روایت و سابقه‌ای نداریم در صورتی که برای ولایت فقیه و اطاعت از مرجعیت ده‌ها روایت

داریم در حالی که در مورد اطاعت از یمانی ممکن است یک روایت باشد.

روایت چهاردهم

فرماندهی عقیل و حارث

الف) متن روایت

قال امیر المومنین علیه السلام: یفتح له خراسان، و یطیعه أهل الیمن، و تقبل الجیوش امامه یكون همدان وزرائه و خولان جیوشه، و حمیر اعوانه و مضر قواده و یكثر الله جمعه بالتمیم و یشد ظهره بقیس و بصیر و رایته امامه و علی مقدمته عقیل و علی ساقته الحارث

امیر المومنین علیه السلام فرمودند: خداوند برای او خراسان را فتح می‌کند، و یمنی‌ها او را اطاعت کنند و لشکریان به ایشان ملحق می‌شوند، و طایفه‌ی همدان وزرای او و خولان لشکریان او و حمیر یاران او و مضر فرماندهان او و خداوند جمع آن‌ها را به قبیله‌ی تمیم زیاد کند و پشت او را به قیس محکم و پرچم او پیشاپیش او و فرماندهی مقدم لشکر او عقیل^۱ و بر ساقه لشکر او حارث است.

ب) منابع روایت

این روایت در هیچ یک از کتب فریقین نیامده است و تنها کتاب عقد الدرر سلمی مقدسی (قرن هشتم هجری) از امیر المومنین علیه السلام در سال ۳۳ هجری در بصره نقل می‌کند.

^۱ مراد عقیل برادر امیر المومنین علیه السلام نمی‌باشد.

مِنْكُمْ لَنَا تُمْ سَكَتَ

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَمَا قَوْلُكَ إِنَّا نَسْتَحِقُّ الْخِلَافَةَ بِالنُّبُوَّةِ فَنَعَمْ فَإِذَا لَمْ نَسْتَحِقَّهَا بِهَا فَبِمَ نَسْتَحِقُّهَا وَ أَمَا قَوْلُكَ إِنَّ النُّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ لَنَا يَجْتَمِعَانِ لِأَحَدٍ فَأَيُّنَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَالْكِتَابُ النُّبُوَّةُ وَالْحِكْمَةُ السُّنَّةُ وَالْمُلْكُ الْخِلَافَةُ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ أَمَرَ اللَّهُ فِينَا وَ فَبِهِمْ وَ السُّنَّةُ لَنَا وَ لَهُمْ جَارِيَةٌ وَ أَمَا قَوْلُكَ إِنَّا حُجَّتَنَا مُشْتَبِهَةٌ فَوَ اللَّهُ لَهِيَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ وَ أَتَوَّرُ مِنْ نُورِ الْقَمَرِ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ شَيْءٌ عَظْفَكَ وَ صَعْرَكَ قَتَلْنَا أَحَاكَ وَ جَدَّكَ وَ أَخَاهُ وَ خَالَكَ فَلَا تَبِكْ عَلَيَّ أَعْظَمَ حَائِلَةٍ وَ أَرْوَاحِ أَهْلِ النَّارِ وَ لَا تَغْضَبَنَّ لِذِمَاءِ أَهْلِ الشَّرْكِ وَ وَضَعَهَا فَا مَّا تَرَكَ النَّاسُ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَيْنَا فَمَا حُرْمُوا مِنَّا أَعْظَمُ مِمَّا حُرْمْنَا مِنْهُمْ وَ أَمَا قَوْلُكَ إِنَّا زَعَمْنَا أَنَّ لَنَا مَلِكًا مَهْدِيًّا فَالزَّعْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى شَرِكٌ قَالَ تَعَالَى زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا وَ كُلُّ يَشْهَدُ أَنَّ لَنَا مَلِكًا وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ اللَّهُ لِأَمْرِهِ مِنَّا مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَ ظُلْمًا لَّا تَمْلِكُونَ يَوْمًا وَاحِدًا إِلَّا مَلَكْنَا يَوْمَيْنِ وَ لَا شَهْرًا إِلَّا مَلَكْنَا شَهْرَيْنِ وَ لَا حَوْلًا إِلَّا مَلَكْنَا حَوْلَيْنِ وَ أَمَا قَوْلُكَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا يَنْزِلُ عِيسَى عَلَيَّ الدَّجَالِ فَإِذَا رَأَهُ يَذُوبُ كَمَا تَذُوبُ الشَّحْمَةُ وَ الْإِمَامُ مِنَّا رَجُلٌ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ لَوْ شِئْتُ سَمَيْتُهُ وَ أَمَا رِيحُ عَادٍ وَ صَاعِقَةُ ثَمُودَ فَإِنَّهُمَا كَانَا عَذَابًا وَ مُلْكَنَا وَ الْحَمْدُ

بیت علیه السلام ندارد و آن یکی از انبیاء است و به تبع او دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز چنین ترویج کردند، آنچنان کارهای حضرت عیسی علیه السلام در زمان ظهور بها می- دهند و بزرگ می کنند که گویا محوریت با حضرت عیسی علیه السلام است و حضرت مهدی علیه السلام در حاشیه است، همه کار دست ایشان است و تا ایشان هست امن و امان است و با رحلت ایشان دوباره اوضاع هرج و مرج می شود.

ما ان شاء الله در سال تحصیلی آینده به بررسی روایات حضرت عیسی علیه السلام می پردازیم و الآن به بیان جریان این جمله‌ی معاویه می پردازیم. مرحوم والد ما جریان آن را در جلد اول الشیعة و الرجعة از کتاب فتن ابن طاووس نقل می- کند، ایشان تصریح دارند که روایات کتاب فتن را از سه کتاب اهل سنت نقل می کند و در کشف الغمه جلد دوم نیز این جریان آمده است و نقل های کشف الغمه معمولاً به نقل از اهل سنت است. جریان آن چنین آمده است:

و حَدَّثَ الزُّبَيْرُ عَنْ رَجَالِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ مُعَاوِيَةَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ إِنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْتَحِقُّوا الْخِلَافَةَ كَمَا اسْتَحَقَّقْتُمُ النَّبُوَّةَ وَ لَا يَجْتَمِعَانِ لِأَحَدٍ حُجَّتُكُمْ فِي الْخِلَافَةِ شُبُهَةٌ عَلَى النَّاسِ تَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صَ فَمَا بَالُ خِلَافَةِ النَّبِيِّ صَ فِي غَيْرِنَا وَ هَذِهِ شُبُهَةٌ لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا الْخِلَافَةُ فَتَنْقَلِبُ فِي أَحْيَاءٍ قُرَيْشٍ بَرِضًا الْعَامَّةَ وَ شُورَى الْخَاصَّةِ فَلَمْ يَقُلِ النَّاسُ لَيْتَ بَنِي هَاشِمٍ وَ لَوْنَا وَ لَوْ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ وَ لَوْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَنَا فِي دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا فَلَا هُمْ حَيْثُ اجْتَمَعُوا عَلَى غَيْرِكُمْ تَمَنُّوكُمْ وَ لَوْ زَهَدْتُمْ فِيهَا أَمْسَ لَمْ يُفَاتِلُوا عَلَيْهَا الْيَوْمَ وَ أَمَّا مَا زَعَمْتُمْ أَنَّ لَكُمْ مَلِكًا هَاشِمِيًّا وَ مَهْدِيًّا قَائِمًا فَالْمَهْدِيُّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ وَ هَذَا الْأَمْرُ فِي أَيْدِينَا حَتَّى نُسَلِّمَهُ إِلَيْهِ وَ لَعَمْرِي لَنْ مَلَكْتُمُونَا مَا رَائِحَةُ عَادٍ وَ صَاعِقَةُ ثَمُودَ بِأَهْلِكَ الْيَوْمَ

۱. عقد الدرر، سلمی مقدسی، ص ۱۲۶

۲. برهان، متقی هندی، ص ۷۸ از عقد الدرر

۳. فرائد فوائد الفکر، مرعی،

۴. هدیة الندیة

۵. العطر الوردی، سیوطی

۶. الزام الناصب، حائری، ج ۲، ص ۱۷۸ ایشان سند ارائه می دهد:

الریحان الأول: فی الخطبة التي خطبها فی البصرة المعروفة بخطبة البيان

حدثنا محمد بن أحمد الأنباري قال: حدثنا محمد بن أحمد الجرجاني قاضي

الري قال: حدثنا طوق بن مالك عن أبيه عن جدّه عن عبد الله بن مسعود رفعه

إلى علي بن أبي طالب علیه السلام

مرحوم حائری یزدی آن را به عنوان خطبة البيان نقل می کند ولی مرحوم

مقدسی به این عنوان نمی آورد. خطبة البيان هم از لحاظ سند و هم از جهت

دلالت مورد بحث است.

مرحوم والد ما در کتاب الشیعة و الرجعة^۱ در مورد این خطبه می فرماید:

اعلم ان هذه الخطبة الشريفة ذكرناها عن بعض اجلاء المحدثين عن محمد بن

أحمد الأنباري عن محمد بن أحمد الجرجاني قاضي الري عن طوق بن مالك عن

أبيه عن جدّه عن عبد الله بن مسعود رفعه إلى علي بن أبي طالب علیه السلام:

لما تولّى الخلافة بعد الثلاثة أتى إلى البصرة فرقى جامعها و خطب الناس

^۱ ج ۱، ص ۱۴۶

خطبة ذهلت منها العقول و قشعرت منها الجلود، فلمّا سمعوا منه ذلك أكثر و البكاء و النحيب و علا الصراخ،

قال: و كان رسول الله ﷺ قد أسرّ إليه السرّ الخفى الذى بينه و بين الله عزّ و جلّ فلأجل ذلك انتقل النور الذى كان فى وجه رسول الله ﷺ إلى وجه على ابن أبى طالب ﷺ قال: و مات النبى ﷺ فى مرضه الذى أوصى فيه لعلى أمير المؤمنين ﷺ و كان قد أوصى أمير المؤمنين ﷺ أن يخطب الناس خطبة البيان فيها علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة

قال: فأقام أمير المؤمنين ﷺ بعد موت النبى ﷺ صابرا على ظلم الامّة إلى أن قرب أجله و حان وصاية النبى ﷺ بالخطبة التى تسمى خطبة البيان فقام أمير المؤمنين ﷺ بالبصرة ورقى المنبر و هى آخر خطبة خطبها فحمد الله و أثنى عليه و ذكر النبى ﷺ

فقال: أيّها الناس أنا و حبيبي محمد ﷺ كهاتين و أشار بسبابته و الوسطى و لو لا آية فى كتاب الله لنباتكم بما فى السماوات و الأرض و ما فى قعر هذا فما يخفى علىّ منه شيء و لا تعزب كلمة منه و ما اوحى إلىّ بل هو علم علمنيه رسول الله ﷺ، لقد أسرّ لي ألف مسألة فى كلّ مسألة ألف باب و فى كلّ باب ألف نوع، فاسألوني قبل أن تفقدوني،

اسألوني عمّا دون العرش أخبركم و لو لا أن يقول قائلكم: إنّ على بن أبى طالب ﷺ ساحر كما قيل فى ابن عمّى، لأخبرتكم بمواضع أحلامكم و بما فى غوامض الخزائن (المسائل) و لأخبرتكم بما فى قرار الأرض
قلت الى هنا ذكرت بهذا السند

از شما دو نفر، نه به خدا قسم و نه یک نفر...

نتیجه

ایشان از جهت عقیده سالم است، عقیده‌ی او همان دین خدا و ملائکه است و از جهت عاقبت هم اهل بهشت است و از کسانی است که با ثبات است و مصداق آیه‌ی شریفه‌ی «اشداء على الكفار رحماء بينهم» می‌باشد، با دوستان، آشنایان و اقوام مهربان و اهل احسان اما در مقابل دشمنان محکم و قاطع بود و دشمنان نیز نسبت به او حساس هستند و چنین شخصیتی شایستگی آن را دارد که همانطور که در روایت بیان شد، در ابتدای ظهور جزء فرماندهان امام زمان ﷺ می‌باشد و با دشمنان و نواصب سر جنگ خواهد داشت.

حضرت عیسیٰ ﷺ

در مورد ایشان در روایات چنین آمده است که ایشان بعد از ظهور از آسمان فرود می‌آید، روایات عامه تاکید دارد که محل فرود ایشان بیت المقدس است ولی ظاهرا همان مسجد الحرام می‌باشد چون تا فرود می‌آیند، مشغول طواف و اعمال می‌شوند در حالی که بیت المقدس طواف و اعمال ندارد.

اصل مهدویت از زمان پیامبر اکرم ﷺ مطرح بود به طوری که قابل انکار نبود از این رو معاویه که دشمن اهل بیت ﷺ بود، سعی می‌کرد که مسیر آن را عوض کند و این قضیه‌ی ((لا مهدی الا عیسیٰ)) از ایشان است، تلاش می‌کرد چنین القا کند که آن مهدی موعود که قابل انکار هم نیست، ربطی به اهل

أما و الله إنى لأحب ریحکم و أرواحکم و إنکم علی دین الله و دین ملائکته،
فأعینونی بورع و اجتهاد

میسر گفت: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: آیا شما خلوت می کنید و با هم گفتگو می نمائید و آزادانه هر چه را بدان عقیده دارید متذکر می شوید (یعنی سخن ما را مطرح می کنید)، عرض کردم: آری به خدا چنین است ما گرد هم می نشینیم و د

ر مجلسی که خالی از بیگانگان و مخالفان است اجتماع می کنیم و از ویژگی های شیعه هر چه بخواهیم بیان می نمائیم، فرمود: همانا به خدا من آرزو دارم که با شما در آن مجالس شرکت کنم، آری به خدا سوگند من بوی شما و نسیم شما یعنی عقائد و اقوال شما را دوست دارم، و شماست که دین خدا و دین فرشتگان حق را دارا هستید، پس مرا به ورع و پرهیزکاری و کوشش در طاعات یاری کنید.

۶. و روی بسنده الصحیح أيضا عنه، قال: دخلت علی ابي عبد الله عليه السلام، فقال كيف أصحابك؟ (إلى أن قال) قلت و الله لنحن عندهم أشر من اليهود و النصارى و المجوس و الذين أشركوا فقال: أما و الله لا يدخل النار منكم اثنان، لا و الله و لا واحد، الحديث.

میسر گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم پس فرمودند: دوستان و رفقاییت چطورانند؟ تا اینکه می گوید: گفتم: به خدا قسم ما نزد آنها از یهود و نصارا و مجوس و مشرکین بدتر هستیم پس فرمودند: به خدا قسم داخل آتش نمی شود

ابن مسعود گوید: هنگامی که امیر المومنین علیه السلام عهده دار خلافت شدند، به بصره تشریف آوردند و خطبه خواندند خطبه ای که از آن عقل ها متحیر شد و بدن ها لرزید پس چون آن را شنیدند بسیار گریه کردند و فریادها بلند شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من سری فرموده بودند آن سری که بین خود و خدای خودش بود، و به خاطر این نور رسول الله صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب منتقل شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن بیماری که وصیت کردند علی جانشین ایشان باشد، رحلت فرمودند. یکی از وصیت های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المومنین علیه السلام این بود که شما خطبه ای خطبه البیان را بخوان که در این خطبه علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت می باشد.

پس امیر المومنین علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صابر بر ظلم امت بودند تا اجل امام علیه السلام رسید و زمان وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا رسیده بود که آن خطبه ای بود که به خطبه البیان نامیده شد پس امیر المومنین علیه السلام در بصره به منبر رفته و خطبه خواندند و آن آخرین خطبه ای بود که (به این تفصیل) خواندند پس حمد و ثنای الهی را بجا آوردند و یادى از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کردند و فرمودند: ای مردم من و حبیبم محمد صلی الله علیه و آله مانند این دو و اشاره به دو انگشت خود کردند و اگر در قرآن آیه ای نبود به شما خبر می دادم که در آسمان ها و قعر زمین چیست پس از آن چیزی بر من مخفی نیست و کلمه ای

^۱ این نقلا بن مسعود دچار اشکال است زیرا او سال ۳۲ فوت شده در حالی که خلافت امام ۳۶ بوده چطور می توانسته درک کند مگر اینکه گفته شود این ابن مسعود دیگری است

از آن بر من پوشیده نیست البته به من وحی نمی‌شود لکن آن علمی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من یاد دادند، ایشان به من هزار مساله تعلیم دادند که در هر یک از آن هزار باب و در هر بابی هزار نوع است پس قبل از آنکه مرا از دست بدهید از من سوال کنید از مادون عرش سوال کنید به شما خبر می‌دهم. اگر نبود در بین شما قائلی که بگوید علی بن ابی طالب ساحر است همچنان که در مورد پسر عمم گفته شد هر آینه به شما در مورد خواب‌هایتان و آنچه در پیچیده‌ی از مسائل شما است خبر می‌دادم.

تا اینجا را مرحوم والد ما به این سند نقل می‌کند.

ج) سند روایت

ایشان روایت را مرسل نقل می‌کند.

البته مضامین این روایت در ضمن روایات دیگری از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده است البته بخشی از آن هم نمی‌تواند مورد قبول باشد مثلاً در اینکه مدینه افضل از شام است هیچ شکی نیست چون بدن مطهر اشرف مخلوقات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در بردار دارد و بعضی از اهل سنت نیز در مقایسه مکه و مدینه، مدینه را بر مکه برتری داده‌اند (پس برای آن‌ها برتری کربلا بر مکه نباید شگفتی داشته باشد، چون حسین عَلَيْهِ السَّلَام پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است) اما در این روایت محوریت و مرکزیت حکومت را به دمشق می‌دهد و آن را به عنوان بهترین شهر معرفی می‌کند و دلیل هم می‌آورد که چون در آن آثار انبیاء و بقایای صالحان است؛ در حالی که در مدینه خود رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خود

کل ذلك يؤخره.

ابو عمرو کسّی روایت کرده است که امام باقر یا امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام روزی باو فرمود:

فکر می‌کنم تو نسبت به خویشانت مهربانی می‌کنی؟ گفت آری فدایت شوم من کودک بودم و در بازار شاگردی میکردم و روزی دو درهم مزد می‌گرفتم، یک درهم آن را به عمه‌ام می‌دادم و درهم دیگر را به خاله‌ام، امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: بدان که بخدا سوگند تاکنون دو بار یا بیشتر اجلت فرا رسیده و هر بار خداوند سبحان به جهت آن صله رحم که تو مینمودی آن را تأخیر انداخته.

۴. إبراهيم بن علي الكوفي قال حدثنا إسحاق بن إبراهيم الموصلي عن يونس

عن حنان و ابن مسكان عن ميسر قال دخلنا على أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَام و نحن جماعة فذكروا صلة الرحم و القرابة فقال أبو جعفر عَلَيْهِ السَّلَام يا ميسر أما إنه قد حضر أجلك

غير مرة و لا مرتين كل ذلك يؤخر الله بصلتك قرابتك

ميسر گوید: بر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدیم و ما جماعتی بودیم پس سخن از صله‌ی رحم به میان آمد، امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: ای ميسر بیش از یک بار اجل تو فرا رسید نه دو دفعه همه‌ی آن را خداوند به جهت صله‌ی رحم تو به تأخیر انداخت.

۵. روی محمد بن يعقوب بسنده الصحيح، عن ميسر، عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلَام، قال:

قال لي: أ تخلصون و تتحدثون و تقولون ما شئتم؟ فقلت إي و الله إنا لنخلصون و نتحدث و نقول ما شئنا فقال: أما و الله لوددت أني معكم في بعض تلك المواطن

۲. حمدویه بن نصیر قال حدثنا محمد بن عیسی عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة: عن أبي جعفر عليه السلام قال: رأيت كأنني على رأس جبل و الناس يصعدون عليه من كل جانب حتى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء و جعل الناس يتساقطون عنه من كل جانب حتى لم يبق عليه منهم إلا عصابة يسيرة يفعل ذلك خمس مرات و كل ذلك يتساقط الناس عنه و تبقى تلك العصابة عليه أما أن ميسر بن عبد العزيز و عبد الله بن عجلان في تلك العصابة فما مكث بعد ذلك إلا نحوًا من سنتين حتى هلك صلوات الله عليه.^۱

زراره از حضرت باقر عليه السلام نقل کرد که فرمود در خواب دیدم گویا بر قلعه کوهی بودم که مردم از چهار طرف بالا می آمدند تا پر از جمعیت شد این جمعیت را با آسمان بردند و از هر طرف به زمین می انداختند، جز چند نفری. این کار تا پنج مرتبه تکرار شد در هر مرتبه همه می افتادند همان چند نفر باقی میماندند. ميسر بن عبد العزيز و عبد الله بن عجلان جزء این چند نفر باقیمانده بودند. پس از این جریان حضرت باقر عليه السلام بیش از دو سال زندگی نکرد.

۳. ابن مسعود قال حدثنا عبد الله بن محمد بن خالد قال حدثني الوشاء عن بعض أصحابنا عن ميسر عن أحدهما قال قال لي: يا ميسر إنني لأظنك و صولا لقرابتك قلت: نعم جعلت فداك لقد كنت في السوق و أنا غلام و أجزتي درهمان و كنت أعطى واحدا عمتي و واحدا خالتي فقال أما و الله لقد حضر أجلك مرتين

^۱ رجال کشی، ص ۲۴۳

صالحان همچون امام مجتبی عليه السلام و دیگر ائمه معصومان عليهم السلام هستند. همچنین بیان می کند که هیچ جا از فتنه در امان نیست مگر دمشق و بر دشمنانش یاری شده است، اگر می توانی جایی به اندازه یک گوسفند خوابیده زمین در دمشق داشته باشی، داشته باش چون آن بهتر است از ده باغ در مدینه- ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و هر انسان خوبی از عراق به شام می رود و هجرت می کند. متن این روایت منطبق با روایات ما نیست و نشان می دهد که در این روایت حق و باطل را با هم خلط کردند.

در روایت چهاردهم از این دو به عنوان یاران امام زمان علیه السلام در زمان ظهور نام می‌برد، اما سابقه‌ای از این دو در دست نیست و روایت آن هم از جهت سند اشکال دارد، روایت اول آن، روایت از کتاب عقد الدرر است که مرسل است و از علمای شیعه هم مرحوم حائری یزدی در الزام الناصب با سندی که مجاهیل در آن می‌باشد، بیان می‌کند. علاوه بر اینکه مرفوعه است و به ابن مسعود منتهی می‌شود و او خلافت امیر المومنین علیه السلام را درک نکرد. مرحوم حائری آن را به خطبه‌ی بیان ربط داده‌اند.

اعتبار خطبه‌ی بیان

بعضی خطبه‌ی بیان را رد و بعضی آن را قبول می‌کنند، مرحوم والد ما این روایت را تأیید می‌کنند و نسبت به عباراتی که دارای غلو و نسبت الوهیت به امیر المومنین علیه السلام است، می‌فرمایند:

اگر قابل توجیه باشد، آن را توجیه می‌کنیم و چنانچه قابل توجیه نباشد، می‌گوئیم از مواردی است که دشمن به آن اضافه کرده است. و البته چنین چیزی سابقه دارد، شخصی به امام علیه السلام عرض کرد که من پنج هزار حدیث را در

لباس‌های سودانی‌ها یا هندی‌ها بوده زط: جیل من الهند نسلی از هند است
معرب جت بالاخره ایشان لباس فروش بود. مرحوم کشی نقل می‌کند از علی
بن الحسن که گفته‌اند: ان المیسر کان کوفیا و کان ثقة

در مورد ایشان امام باقر علیه السلام خوابی دیده است و در روایتی امام صادق علیه السلام
خوابی دیده‌اند شاید اشتباه در نسخ باشد چون از هر دو این روایت نقل شده
است که مضمون خواب این است که ایشان را از نجات یافتگان دیده‌اند، در
سختی‌ها وارد می‌شوند ولی اهل نجات هستند.

روایات مربوط به میسر بن عبد العزیز:

۱. جعفر بن محمد قال حدثنی علی بن الحسن بن فضال عن أخویه: محمد و
أحمد. عن أبيهم عن ابن بكير عن میسر بن عبد العزیز قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام
رأیت كأنی علی جبل فیجیء الناس فیركبونه فإذا كثروا علیه تصاعد بهم الجبل
فینتثرون عنه فیسقطون فلم یبق معی إلا عصابة یسیرة أنت منهم و صاحبک
الأحمر یعنی عبد الله بن عجلان.

میسر بن عبد العزیز گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود در خواب دیدم
مثل اینکه بالای کوهی هستم مردم بر فراز این کوه بالا می‌آیند همین که زیاد
میشوند کوه آنها را بالا می‌برد و پرت می‌کند به زمین می‌افتند جز چند نفر با
من باقی نماندند تو یکی از آنها بودی و دوستت عبد الله بن عجلان.

گفته نشود که راوی روایت خود میسر است و این دور است چون وثاقت
ایشان از طرق دیگر برای ما ثابت است.

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

ادامه بررسی روایات مربوط به حمران

۱۱. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ

عَمَّارِ بْنِ أَبَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

«كَانَتِي بِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ وَ مَيْسَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَخْبِطَانِ النَّاسَ بِأَسْيَافِهِمَا بَيْنَ

الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: گویا می بینم حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز

به شمشیر مخالفان را بین صفا و مروه می زنند.

در مورد این روایت بحث شد که این روایت را عقیقی نقل می کند و

مرحوم علامه‌ی حلی اولین کسی است که این روایت را نقل می کند، و بحث

شد که آیا حمران بن اعین است یا نجم بن اعین؟ هر دو را بحث کردیم اما

«نجم» چنین اسمی نداریم و در مورد حمران به تفصیل بحث شد. و حال به

بررسی نام دومی که در این روایت آمده است، می پردازیم.

میسر بن عبد العزیز

ایشان از شخصیت‌های بزرگ اسلام هستند، مرحوم شیخ طوسی ایشان را

جزء اصحاب امام باقر عليه السلام و گاهی جزء اصحاب امام صادق عليه السلام شمردند و

فرمودند: بیاع الزطی زط: جنس من السودان او الهنود ایشان ظاهرا فروشنده‌ی

^۱ مختصر البصائر، ص ۱۱۰

کتاب‌های شما وارد کردم.^۱

نظر مرحوم والد

مرحوم والد در پاورقی می فرماید:

این خطبه را از کتاب دوحه الانوار نقل می کنیم. (مolf دوحه الانوار شیخ

محمد حائری یزدی از معاصرین مرحوم والد ما می باشد.) سپس می فرماید: این

خطبه نسخه‌های متعددی دارد، در جلد هفتم الذریعه شیخ ما علامه طهرانی در

حرف خ صفحه‌ی دوست از جماعتی نقل کرده است که از جمله‌ی آن‌ها:

محدث، عارف، ناقد، بصیر قاضی سعید قمی (م ۱۱۰۳) در شرح حدیث الغمامه

و صاحب الزام الناصب و فقیه علامه‌ی قمی ۲ در کتاب جامع الشتات نقل

کرده‌اند.

و از شیخ ما (آقا بزرگ تهرانی) دامت بقائه استفاده می شود که نسخه‌ای از

این خطبه در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است و تاریخ آن هم ۷۲۹ است و

نسخه‌ی دیگر آن به خط درویش علی بن جمال الدین که تاریخ آن ۹۲۳ می -

باشد، وجود دارد. مرحوم محدث شبر تمام این خطبه را در رساله‌ی علامات

الظهور نقل کردند و شرح‌های دیگری هم برای این خطبه است که از آن

خلاصه‌ی ترجمان و معالم التنزیل و شرح نور علیشاه (م ۱۲۱۲) می باشد و

^۱ . فرائد الاصول، ج ۲۴، ص ۳۵۵

^۲ البته مرحوم قمی این روایت را به عنوان تأیید آن نقل نکرده‌اند بلکه به عنوان نقد و رد آن بیان

کرده‌اند.

قطعه‌ای از ترجمه آن در کتابخانه سپهسالار تهران می‌باشد.

این خطبه مشهور است با اختلافاتی که نسخه‌ها با هم دارد. در نسخه‌ی مرحوم قمی چنین آمده است: «منم که آسمان‌ها و زمین در یک چشم به هم زدن به وجود آوردم» و لکن در سه نسخه‌ای که نزد من است چنین چیزی در آن موجود نیست و اگر خطبه دارای چنین مطلبی باشد نمی‌توان پذیرفت و به ظاهر آن اخذ کرد چون مخالف قرآن است «ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام» و «الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام» و چنین عباراتی را غلات در روایت وارد کرده‌اند^۱ یا اینکه کار دشمنان می‌باشد؛ چون قطعا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنچه مخالف قرآن باشد، حرف نمی‌زنند با توجه به آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که: «ما خالف قول ربنا لم اقله، فاضربوه علی الجدار او ردوه او الذی جاء به فهو اولی به» و امیر المومنین علیه السلام از آن منزه است.

اما بعضی از عبارات را باید توجیه کرد مانند: ((رویش درخت‌ها با من است)) یا ((من میوه‌ها را به درختان می‌دهم)) به این مضمون در روایات دیگر وارد شده است و اعتبار هم با آن مساعد است «بنا اثمرت الاشجار و اینعت

^۱ دفاع از حق باید دفاع آگاهانه و خردمندانه باشد، خود امیر المومنین علیه السلام فرمودند: کفانی ان تکون لی ربا و کفانی فخر ان اکون لک عبدا و در آخر عمر شبی هزار رکعت نماز می‌خواندند و هر کاری بکنند خودشان را در برابر رب العزه سراپا تقصیر می‌دانند، نسبت دادن چنین حرفی به ایشان که در یک لحظه آسمان‌ها و زمین را ایجاد کرده؛ همان‌طوری که مرحوم والد بزرگوارم فرمودند: یا کار غلات است یا کار دشمنان.

خبر کنم مهاجرین و انصار همه رفتند مگر -و اشاره کردند با دست خود- سه نفر حرمان گوید: گفتم فدای شما شوم عمار چگونه بود؟ فرمودند: خداوند عمار ابا یقظان را رحمت کند شهید شد پس با خودم گفتم چه چیز افضل از شهادت پس امام علیه السلام به من نگاه کرده و فرمودند: تو را مثل آن سه می‌بینم مرحوم مامقانی می‌فرماید:

قلت هذا الحديث دال علی كون الحرمان من الخواص المخلصين كالثلاثة
الذين استثناهم من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله

تلخیص المقال من تنقیح الحال ان فی الرجل اقوالا ثلاثة...با این همه روایات در مدح ایشان می‌فرماید سه قول است، قول به تضعیف ایشان را مطرح می‌کند که از شهید ثانی نقل شده است و آن را رد می‌کند سپس نظر خود را بیان می‌کند:

شیخ طوسی سفراء حضرت در حال غیبت را نقل می‌کند و می‌فرماید: هر امامی اصحاب خاص خود را داشته است و ممدوحین از اصحاب را نام می‌برد و می‌فرماید: فمن الممدوحین حرمان بن اعین (اولین کسی که نام می‌برد ایشان است) بعد می‌فرماید: انه من الاجلا الثقات.^۱

^۱ . تنقیح المقال،

کرد که خسته شد و حمران پیوسته او را جواب می داد.

امام صادق علیه السلام فرمود: شامی! چگونه یافتی حمران را؟ گفت: استاد است هر چه پرسیدم جواب داد. امام به حمران فرمود: حالا تو از شامی سؤال کن. حمران نگذاشت که مرد شامی تکان بخورد و بتواند خود را جمع و جور کند.

مرحوم مامقانی پس از نقل این روایت می فرماید:

و فيه دلالة على مرتبة عظمة لرجل

این روایت بر مرتبه‌ی عظیم حمران دلالت دارد.

۱۰. الكافي العبدُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَاطِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلْنَا لَوْ اجْتَمَعْنَا عَلَى شَاةٍ مَا أَفْنَيْنَاهَا فَقَالَ أَلَا أَحَدْتُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ذَهَبُوا إِلَيَّ وَأَشَارَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً قَالَ حُمْرَانُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَالُ عَمَّارٍ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً أَبَا الْيَقْظَانَ بَايَعَ وَقُتِلَ شَهِيداً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي مَا شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الشَّهَادَةِ فَنظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ مِثْلُ الثَّلَاثَةِ أَيُّهَاَتِ أَيُّهَاَتِ^۱

حمران بن اعین گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم فدای شما شوم چقدر کم هستیم ما شیعیان که اگر بر گوسفندی جمع شویم برای غذا خوردن، آن تمام نمی شود پس فرمودند: آیا می خواهی به چیزی عجیب تر از آن تو را با

^۱ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۴

الثمار، و جرت الانهار و بنا ينزل غيث السماء و ينبت عشب الارض و بعبادتنا عبد الله و لولانا ما عبد الله» (ما واسطه فيض خداوند هستيم، به برکت ما درختان میوه می دهند و...) در بحار الانوار در زیارت مظلوم «وبکم تنبت الارض اشجارها و بکم تخرج الارض اثمارها و بکم تنزل السماء قطرها» (به برکت شما زمین درختان را می رویاند و...) و در زیارت رجبیه «انا سائلکم و آملکم فيما اليکم فيه التفويض و عليكم التعويض فبکم يجبر المهيض و يشفي المريض و عندکم ما تزداد الارحام و ما تغيض» (من از شما ائمه می خواهم و امید دارم در آنچه خدا به شما واگذار کرد و بر شما است که به ما بدهید پس به برکت شما کسی که استخوانش شکسته بهبود می یابد و به برکت شما بیمار شفا می یابد و به برکت شما خداوند فرزند عنایت کند) و قول آن بزرگواران «لولانا ما عبد الله» (اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد) و «نزلونا عن ربوبية و قولوا فينا ماشئت» (ما را از مقام ربوبیت پائین بدانید، مربوب بدانید و هر چه می - خواهید در فضیلت ما بگوئید) و «قولوا فينا ما شئتم و لا تنسبونا الى الربوبية و اجعلونا مربوبين»^۱

«من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم» چون «جعلکم الله ارکانا

لتوحیده»

کسانی که معجزات و کرامات ائمه علیهم السلام را بیان می کردند در دورانی بیان می کردند که برای آن‌ها چیزی جزء گرفتاری و تحت تعقیب حکومت به عنوان

^۱ . الشیعه الرجعه، ج ۱، ص ۱۲۸

مجرم قرار گرفتن، نداشت اما آنها انسان‌های شجاعی بودند که به بیان فضائل و کرامات ائمه علیهم‌السلام می‌پرداختند و حقایق را منفی نمی‌کردند. کرامات از شاگردان مکتب ائمه علیهم‌السلام هم وجود دارد، یک زمانی یهودی‌های کفل خدمت مرحوم کاشف الغطاء آمده بودند (به ایشان می‌گفتند: ابو موسی) به ایشان گفتند: شما روایت نقل می‌کنید که «علمای امت من از انبیاء بنی اسرائیل برتر هستند» (ایشان مشغول بستن عمامه بود) گفتند این روایت نقل شده است که حضرت موسی علیه‌السلام عصای خود را می‌انداخت، مار می‌شد، شما که می‌گوئید ما افضل از حضرت موسی علیه‌السلام هستید چه کار می‌کنید؟ ایشان فرمودند: اگر آن کار موسی باشد پس من که ابو موسی هستم عمامه‌ش را پرت کرد مار شد، خود ایشان هم فرار کرد.

مرحوم والد در تایید روایت می‌فرماید:

در خطبه آمده است: «معاشر الناس كأتى بطائفة منهم يقولون إنَّ علي بن أبي طالب يعلم الغيب و هو الربّ الذي يحيى الموتى و يميت الأحياء و هو على كلِّ شيء قدير، كذبوا و ربّ الكعبة، أيّها الناس قولوا فينا ما شئتم و اجعلونا مربوبين» (ای گروه‌های مردم طائفه‌ای می‌گویند: علی بن ابی طالب علم غیب می‌داند و او پروردگاری است که مردگان را، زنده می‌کند و زندگان را می‌میراند و بر هر چیزی توانا است، به پروردگار کعبه دروغ گویند، ای مردم در فضیلت ما هر چه می‌خواهید بگوئید و ما را مربوب قرار دهید)

و نتیجه می‌گیرند:

فعليه كل عبارة كانت مخالفة لظاهر القرآن ولم تكن قابلة للتأويل الصحيح فهم

فَأَمْرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام بِالْجُلُوسِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا حَاجْتُكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ قَالَ بَلَّغْنِي أَنَّكَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا تُسْأَلُ عَنْهُ فَصِرْتُ إِلَيْكَ لِأَنَاظِرَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام فِيمَا ذَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ وَقَطَعَهُ وَ إِسْكَانِهِ وَ خَفْضِهِ وَ نَصْبِهِ وَ رَفَعِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام يَا حُمْرَانُ دُونَكَ الرَّجُلُ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّمَا أُرِيدُكَ أَنْتَ لَا حُمْرَانَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام إِنَّ غَلَبْتَ حُمْرَانَ فَقَدْ غَلَبْتَنِي فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَسْأَلُ حُمْرَانَ حَتَّى ضَجَرَ وَ مَلَّ وَ عَرَضَ وَ حُمْرَانُ يُجِيبُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام كَيْفَ رَأَيْتَ يَا شَامِيُّ قَالَ رَأَيْتُهُ حَادِقًا مَا سَأَلْتَهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَجَابَنِي فِيهِ^١

هشام بن سالم گفت: خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم با چند نفر از اصحاب مردی شامی وارد شد و اجازه خواست سلام کرد امام او را اجازه نشستن داده فرمود: چه حاجت داری؟

گفت: شنیده‌ام هر چه از شما بپرسند میدانی آمده‌ام با شما مناظره کنم امام پرسید در چه مورد؟ گفت: در باره قطع و وصل قرآن و رفع و نصب و جر و سکون آن. - یعنی ادبیات -

حضرت صادق علیه‌السلام رو به حمران نموده فرمود: با این مرد بحث کن. شامی گفت:

من می‌خواهم با شما مناظره کنم نه با او. فرمود: اگر او را شکست دادی مرا شکست داده‌ای. مرد شامی شروع کرد به سؤال کردن از حمران آنقدر سؤال

^١ بحار الانوار، ج ٤٧، ص ٤٠٧

عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ قَالَ حُمْرَانُ بْنُ أُعَيْنٍ إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ عَيْبَةَ يَرَوِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام فِي آيَةِ نَسْأَلُهُ فَلَا يُخْبِرُنَا قَالَ حُمْرَانُ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ وَ صَاحِبِ مُوسَى وَ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا ثُمَّ قَالَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ قَالَ فَعَجِبَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام

حمران گفت: حکم بن عیینہ از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرد کہ علم علی علیه السلام در یک آیه از قرآن است اما حکم آن آیه را به ما نمی گفت.

گفت: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: حکم بن عیینہ از علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کرد کہ فرموده است: علم علی در یک آیه از قرآن است؛ ولی آیه را به ما نمی گفت. فرمود: مثل علی مانند رفیق سلیمان و دوست موسی و نبی و رسول نبودند. سپس فرمود:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ وَ لَا مُحَدَّثٍ

گفت: پس امام باقر علیه السلام تعجب کرد.

۹. رجال الكشي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَأْذَنَ فَأُذِنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ

^۱ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۰

صلوات الله عليهم براء منها فهي من الدجالين و المعاندين ضرورة أنهم بمنزلة الشخص الواحد لا يصدر عنهم ما يخالف التنزيل فكون الخطبة الشريفة المشتملة على بعض الفقرات المبتوثة كما في النسخة التي كانت عند المحقق القمي لا يقدرح و لا يوجب القاء جميع الخطبة الشريفة كما لا يخفى عند اهل التحقيق

بنابراین هر عبارتی که مخالف ظاهر قرآن باشد و قابل تاویل صحیح نباشد، ائمه علیهم السلام از آن بری هستند و آن از دجالها و دشمنان است چون ائمه علیهم السلام به منزله شخص واحدی می باشند که از آن مخالف تنزیل صادر نمی شود پس این خطبه‌ی شریفه که مشتمل بر بعضی از فقرات دست برده شده در آن می باشد همچنان که در نسخه‌ی محقق قمی چنین است، به آن ضرر نمی زند و موجب الغای همه‌ی خطبه‌ی شریفه نمی شود همچنان که بر اهل تحقیق پوشیده نیست.

جلسه هفتاد و یکم - ۹۵/۲/۸

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

ادامه بررسی اعتبار خطبة البیان

عقیل و حارث در خطبة البیان آمده است که بعضی آن را قبول دارند و بعضی آن را رد می‌کنند.

اشکالاتی که بر خطبة البیان وارد است:

اول:

ابن مسعود زمان خلافت امیر المومنین علیه السلام را درک نکرده است.

دوم:

معهود نیست که ابن مسعود از امیر المومنین علیه السلام روایت نقل کند؛ چنانکه اهل سنت نیز چنین گفته‌اند، در تهذیب الکمال مزی کسانی که ابن مسعود از آنان روایت نقل می‌کند را نام می‌برد که در بین آنان نام امیر المومنین علیه السلام نمی‌باشد.^۱

سوم:

ابن مسعود نزد ما معتبر نیست چون گفته شده است که پذیرش ولایت او و تبعیت او از حق ثابت نشده است بلکه از خلفا پیروی و طرفداری کرد البته سید مرتضی گاهی به کلام او استناد می‌کند اما از باب مجارات و مماشات و تسالم است، چون اهل سنت او را قبول دارند لذا کلام آنان را نقل می‌کند. اما

^۱ . تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۵۳، ش ۳۵۴۷

رَدَّهُمْ إِلَيْهِ، فَإِنْ صَنَعُوا ذَلِكَ عِدَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَامَ عَنْهُمْ وَ تَرَكَهُمْ. ۱.

صفوان گوید: حمران همرا اصحابش می‌نشست پس همه‌ی آن نشست را از روایت آل محمد علیهم السلام می‌گذراند پس اگر در آن غیر روایت به میان می‌آمد، آنها را به همان روایت برمی‌گرداند، پس اگر دوباره چنین می‌کردند تا سه مرتبه، از نزد آنها برخاسته و جلسه را ترک می‌کرد.

۶. حَمْدُ وَبِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حُجْرِ بْنِ زَائِدَةَ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنِّي أُعْطِيتُ اللَّهَ عَهْدًا، لَأُخْرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى تُخْبِرَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ؛ قَالَ، فَقَالَ لِي سَلْ؛ قَالَ، قُلْتُ أَمِنْ شِيعَتِكُمْ أَنَا قَالَ نَعَمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

حمران بن اعین گفت: به حضرت باقر عرض کردم من با خدا عهد کرده‌ام که از مدینه خارج نشوم مگر اینکه جواب یک سؤال مرا بدهی. فرمود: بپرس؟ عرض کرد: آقا من از شیعیان شما هستم؟ فرمود: بلی در دنیا و آخرت.

۷. مُحَمَّدٌ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى، عَنْ زِيَادِ الْقُنْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي حُمْرَانَ إِنَّهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ

حمران بن اعین الشیبانی: اخو زراره و والد حمزه و محمد. انه من حواری الصادقین علیهم السلام

۸. رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ

^۱ رجال کشی، ص ۱۷۹

زراره گفت: وارد مدینه شدم در آن موقع جوانی نوری بودم وارد خیمه‌های حضرت باقر علیه السلام شدم در منی دیدم عده‌ای در یک خیمه نشسته‌اند در صدر مجلس کسی نیست اما دیدم مردی در یک طرف مجلس نشسته است و حجام از او خون می‌گیرد با خود حدس زدم باید حضرت باقر علیه السلام باشد به جانب ایشان رفتم و سلام کردم و در مقابل آن جناب نشستم حجام نیز پشت سر ایشان بود.

فرمود: تو از قبیله بنی‌اعین هستی؟ عرض کردم آری زراره پسر اعین هستم. فرمود: من از روی شباهت ترا شناختم آیا حمران به حج آمده؟ عرض کردم نه او به شما سلام رساند.

فرمود: او از مؤمنین واقعی است که هرگز گمراه نخواهد شد وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان و به او بگو چرا برای حَکَم بن عیینه از جانب من حدیث کردی که اوصیاء محدث‌اند به او و امثالش چنین احادیثی را مگو.

زراره گفت: شکر و سپاس خدای را بجا آوردم گفتم: الحمد لله آن جناب نیز فرمود: الحمد لله گفتم: خدا را می‌ستایم و از او یاری می‌جویم آن جناب نیز فرمود: خدا را می‌ستایم و از او یاری می‌جویم هر کلامی را «حمد و ستایش خدا» می‌گفتم ایشان نیز با من همان را تکرار می‌کرد تا اینکه من به پایان بردم.

۵. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ: عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ صَفْوَانَ، قَالَ: كَانَ يَجْلِسُ حُمْرَانُ مَعَ أَصْحَابِهِ فَلَا يَزَالُ مَعَهُمْ فِي الرِّوَايَةِ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِنْ خَلَطُوا فِي ذَلِكَ بغيره

مرحوم تستری می‌فرماید: استبصار ابن مسعود معلوم نیست و آخر عمری اختلال فکری پیدا کرده بود.^۱

چهارم:

اینکه خود مرحوم یزدی از چه کسی گرفته است، البته سند ارائه می‌دهد ولی بیان نمی‌کند از چه کتابی نقل می‌کند و سند آن هم اشکال دارد البته مرحوم نوری صاحب مستدرک بعض این روایت را در کتاب کشف الاستار آورده و تصریح می‌کنند که از عقد الدرر نقل می‌کنند و مرحوم آیه الله نجفی در کتاب ملحقات خود نقل می‌کنند و تصریح می‌کنند که از عقد الدرر است (ایشان مطالب کتاب احقاق الحق را از مصادر عامه نقل می‌کند) و مرحوم والد ما هم از کتاب الزام الناصب نقل می‌کنند و آیه الله صافی هم قسمتی از آن را در منتخب الاثر از برهان هندی نقل می‌کند و آن هم از عقد الدرر نقل می‌کند. به هر حال این روایت از جهت سند دارای اشکال است مگر اینکه قرائن مانند قوت متن و شواهدی مانند بودن روایات دیگر بر طبق آن، برای آن داشته باشیم.

نظر مرحوم سید مهدی موسوی درباره خطبة البيان

مرحوم سید مهدی موسوی از علمای قرن سیزدهم در کتاب عوالم الانوار اشکال متنی به خطبة البيان می‌گیرند^۲، ایشان بعد از بیان خطبه‌ی طنتجیه می‌-

۱. قاموس الرجال، ج ۶، ص ۶۰۰، ش ۴۵۲۷ و معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۲۲، ش ۷۱۶۰

۲ بعضی علاوه بر اشکال سندی، اشکال متنی هم به خطبة البيان می‌گیرند: مرحوم فیض کاشانی در

فرماید:

هذه الخطبة و خطبة البيان و غيرها من الخطب المذكورة في هذا الكتاب بعد المشتملة بتلك الفقرات الدالة على الوهية له و على خالقيته و رازقيته و غيرها من الافعال الالهيه فهي من الفقرات المتشابهة ظاهرها عند اهل الظاهر و المتشرعين، مناف لظاهر الشرع و مشعر الكفر و خلاف المذهب الاثني عشرية و باطنها مستور عنا مخزون عند قائلها فلک ان لاتنکر ظاهرها و لا باطنها و لعلها ورد كذلك عنهم ونحن لانعلم باى وجه فيكون انكارها رداً و هو كفر فلک السلامة و النجاة ان لاتعتقد ظاهرها و تذر وتترك ظاهرها و باطنها و تأويلها على قائلها، و انى قد ذكرتها لتعلمها و تعلم مخالفتها ظاهرا بمذهب الاثني عشرية المذهب فظاهرها و باطنها عند اهلها و اهل البيت ادرى بما فى البيت.^۱

این خطبه و خطبه‌ی بیان و غیر این دو از خطبه‌هایی که ذکر شد در این کتاب که مشتمل بر عباراتی بود که دال بر الوهیت امام علی علیه السلام و خالقیت و رازقیت و غیر آن از افعال الهی می‌باشد که ظاهر آن نزد اهل ظاهر و متشرعین متشابه است و با ظاهر شرع منافات دارد و کفر را می‌رساند و مخالف مذهب اثنی عشری است و باطن آن از ما پوشیده و نزد قائل آن مخزون است پس بر

→

کلمات مکتونه ص ۱۷۴- داود قیصری در شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۴۲ - همدانی در بحر المعارف، ج ۲، ص ۵۷۰
۱. طوابع الانوار، ص ۱۷۵، فی الخطبة الطننجية

حریر بن عبد الله گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که حمران بن اعین و جویریة بن اسماء بر ایشان وارد شدند، پس چون خارج شدند فرمودند: اما حمران پس او مومن است و اما جویریة پس زندیق است و هیچ گاه رستگار نمی‌شود پس بعد از آن هارون جیریة را کشت.
واقعا کسانی که به عنوان رجعت کننده و فرماندهان نظامی امام زمان نام برده شده‌اند شخصیت‌های نمونه و کم نظیری هستند.

۴. حَمْدُوَيْهِ بْنِ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَ أَنَا شَابٌّ أَمْرَدٌ فَدَخَلْتُ سَرَادِقًا لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام بِمِنَى، فَرَأَيْتُ قَوْمًا جُلُوسًا فِي الْفُسْطَاطِ وَ صَدْرُ الْمَجْلِسِ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، وَ رَأَيْتُ رَجُلًا جَالِسًا نَاحِيَةً يَحْتَجِمُ، فَعَرَفْتُ بِرَأْيِي أَنَّهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَفَصَدْتُ نَحْوَهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ عَلَيَّ، فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْحَجَامُ خَلْفَهُ، فَقَالَ أَمِنْ بَنِي أَعْيُنَ أَنْتَ فَقُلْتُ نَعَمْ أَنَا زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيُنَ، فَقَالَ إِنَّمَا عَرَفْتُكَ بِالشَّبَبِ، أَ حَجَّ حُمْرَانُ قُلْتُ لَا وَ هُوَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، فَقَالَ إِنَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا لَا يَرْجِعُ أَبَدًا، إِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ! وَ قُلْ لَهُ لِمَ حَدَّثْتَ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ عَنِّي أَنَّ الْأَوْصِيَاءَ مُحَدِّثُونَ لَا تُحَدِّثُهُ وَ أَشْبَاهَهُ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ زُرَّارَةُ فَحَمِدْتُ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَثْنَيْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَقَالَ هُوَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، ثُمَّ قُلْتُ أَحْمَدُهُ وَ اسْتَعِينَهُ، فَقَالَ هُوَ أَحْمَدُهُ وَ اسْتَعِينَهُ، فَكُنْتُ كُلَّمَا ذَكَرْتُ اللَّهَ فِي كَلَامٍ ذَكَرَهُ كَمَا أَذْكَرُهُ حَتَّى فَرَعْتُ مِنْ كَلَامِي.^۱

^۱ رجال كشي، ص ۱۷۸

لا و الله، لا و الله، لا تخبره^۱

بکیر بن اعین گوید: حج ضروره انجام دادم؛ چون به منا آمدم، از خیمه‌ی امام صادق علیه السلام سوال کردم و بر ایشان وارد شدم و جماعتی را در خیمه‌ی ایشان دیدم. در صورت‌های آنان نگاه کردم، ولی آن حضرت را در بین آنها ندیدم، و امام علیه السلام در گوشه‌ی چادر مشغول حجامت بودند. فرمودند: بیا طرف من سپس فرمودند، ای جوان آیا از بنی اعین هستی؟ گفتم: بله، خداوند مرا فدای شما قرار دهد فرمودند: کدامین آنهایی؟ گفتم: من بکر بن اعین هستم. فرمودند: حمران چه می‌کند؟ گفتم: امسال موفق به حج نشد و خیلی هم دوست داشت حج بیاید و شما را ملاقات کند، و بر شما سلام رسانید امام فرمودند: سلام بر تو و بر ایشان، حمران مومنی از اهل بهشت است هیچگاه شکی نداشته است به خدا قسم، به خدا قسم، به او خبر نده. این روایت هم به پاکی و نجابت و طهارت و مقام بالا و عظمت حمران بن اعین اشاره دارد.

۳. إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ الْحَدَّادُ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ جُوَيْرِيَةَ بِنُ أَسْمَاءَ، فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ أَمَّا حُمْرَانُ فَمُؤْمِنٌ وَ أَمَّا جُوَيْرِيَةُ فَزَنْدِيقٌ لَأُفْلِحُ أَبَدًا فَقَتَلَ هَارُونَ جُوَيْرِيَةَ بَعْدَ ذَلِكَ.^۲

^۱ عوالم العلوم، ج ۱۹، ص ۳۹۱

^۲ رجال کشی، ص ۱۷۹

تو است که ظاهر آن را انکار نکنی که شاید از ائمه علیهم السلام وارد شده باشد و ما به آن علم نداریم پس انکار آن رد ائمه علیهم السلام می‌باشد و این رد کفر است پس سلامت تو در این است که به ظاهر آن معتقد نشوی و به آن هم ضرر نزنی و ظاهر و باطن و تاویل آن را بر قائل آن بگذاری و من چنین روایاتی را ذکر کردم تا به آن آگاه شوی و اینکه بدانی ظاهر آن مخالف با مذهب است و بدانی که ظاهر و باطن آن بر اهلش می‌باشد.

ایشان خطبه را مدح یا تایید نکردند.

نظر سید جعفر عاملی درباره خطبة البیان

سید جعفر عاملی در کتاب المختصر المفید^۱ بیان مختصری دارند. چون این خطبه مربوط به امیر المومنین علیه السلام می‌باشد، آن را در الصحیح من سیره الامام علی علیه السلام آورده است^۲ و عمده اشکال ایشان به متن خطبه است، این متن از نظر لغوی و ادبی نمی‌تواند از امیر بیان باشد.^۳

امیر المومنین علیه السلام در فصاحت و بلاغت مشهور بودند، البته ممکن است گفته شود که لزومی ندارد حضرت همه جا به مقتضای بلاغت صحبت کنند، فرمایش‌های امیر المومنین علیه السلام منحصر به نهج البلاغه نیست، مرحوم شریف

^۱ کتاب پاسخ مختصر به شبهات است

^۲ ج ۲۲، ص ۱۲ الصحیح ۵۰ جلد است.

^۳ مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء خیلی ادیب بودند، از ایشان سوال کرده بودند: این ادبیات و این بلاغت را از کجا یاد گرفتید؟ فرمود: از نهج البلاغه

رضی خطبه‌ها و کلماتی که جنبه‌ی بلاغی داشته آورده است و مرحوم محمودی ۱۴ جلد مستدرک نهج البلاغه را تالیف کردند که در خود نهج البلاغه نیست و به نظر ما مستدرک مرحوم محمودی، بلکه مستدرک اصطلاحی نیست، مستدرک شیخ کاشف الغطاء، مستدرک اصطلاحی است، روایاتی که جنبه‌ی بلاغی دارد جمع آوری کرده است اما مستدرک مرحوم محمودی این طور نیست بلکه هر آنچه کلام حضرت بوده را جمع آوری کرده است.

جواب این است که به لزومی ندارد همیشه حضرت طبق بلاغت صحبت کنند اما آنچه محل اشکال است نسبت دادن کلامی به ایشان که خلاف بلاغت است.

نظر سید جعفر مرتضی درباره خطبة البیان
ایشان می‌فرماید:

إنّ فی هذه الخطبة اشکالات عديدة سوى فیما یرتبط بالناحية اللغوية او الاشتقاقات المستعمل فیها او فیما تضمنته من اخطاء تاريخية او تراکيب غير السليمة بالاضافة الى عدم وجود اسناد لها و ما الى ذلك، کل ذلك يجعلنا نشک فی صحة نسبتها الى الامام امير المومنين عليه السلام و قد ذکرنا أنّ من المحتمل أن تكون هذه الخطبة قد تکوّنت و ظهرت نتيجة مبادرة من شخص لا يملك ثقافة و لا معرفة بالقواعد اللغوية و غيرها ولعله كان يجمع ما كان يقع تحت يده من احاديث يجدها فی کتب الشيعة و السنة او اية فرقة من الفرق ثم يصوقها على شکل الخطبة من دون أن يمحص تلك الاحاديث او يميز عثها عن ثمينها، حقها من باطلها علما أن ما اطلعنا عليه من کتب المتقدمين لم يورد هذه الخطبة و لم يشر

روایاتی از خود حمران داریم که امام عليه السلام به من فرمودند: تو از شیعیان و مخلصین ما هستی، البته بعضی در این روایات تشکیک یا رد می‌کنند به خاطر این که مدح خود ایشان است چون قبول این روایات مادحه متوقف بر وثاقت خود راوی است و وثاقت راوی هم متوقف بر قبول این روایات است و این مستلزم دور است، ولی عرض ما این است که روایاتی که ایشان در مورد شیعه بودنشان و مخلص بودن خودش نقل می‌کند، مؤید دارد و روایات دیگری دارد که تصریح می‌کند که جزء شیعیان است.

در دورانی که شیعیان تحت تعقیب بودند و آن‌ها را زندان کرده و می‌کشتند و در سختی به سر می‌بردند، در یک چنین موقعیتی برای ایشان فائده‌ای ندارد که اصرار بر شیعه بودن داشته باشد.

۲. یوسف بن السخت، قال: حدّثني محمد بن جمهور، عن فضالة بن أيوب، عن بكير بن أعين، قال: حججت أول حجة، فصرت إلى منى فسألت عن فسطاط أبي عبد الله عليه السلام فدخلت عليه، فرأيت في الفسطاط جماعة، فأقبلت أنظر في وجوههم فلم أره فيهم، و كان في ناحية الفسطاط يحتجم، فقال: هلمّ إليّ! ثمّ قال: يا غلام أمن بنى أعين أنت؟ قلت: نعم، جعلني الله فداك.

قال: أيهم أنت؟ قلت: أنا بكير بن أعين.

قال لي: ما فعل حمران؟ قلت: لم يحجّ العام على شوق شديد منه إليك، و هو يقرأ عليك السلام. فقال: عليك و عليه السلام، حمران مؤمن من أهل الجنة لا يرتاب أبداً،

حمران شخصیت بزرگی است اگرچه روایات در مورد او مختلف است ولی روایات مادحه در مورد او زیاد است. به عنوان نمونه:

روایات در مدح حمران:

۱. محمد بن مسعود قال: حدثني علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد عن محمد بن موسى الهمداني، عن منصور بن العباس، عن مروك بن عبيد عن رواه عن زيد الشحام، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: ما وجدت أحدا أخذ بقولي: و أطاع أمري، و هذا حذو أصحاب آبائي غير رجلين رحمهما الله: عبد الله بن أبي يعفور، و حمران بن أعين .

أما أنهما مؤمنان خالصان من شيعتنا أسماؤهما عندنا في كتاب أصحاب اليمين الذي أعطى الله محمدا عليه السلام

زيد شحام گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمودند: نیافتم کسی را که به حرف من عمل کند و اوامر مرا اطاعت کند، و همان روش و سیره‌ی اصحاب پدرم را در پیش گرفته باشد مگر دو نفر خداوند آن دو را رحمت کند: عبد الله بن ابی یعفور و حمران بن اعین.

به طور حتم آن دو مومن خالص از شیعیان ما هستند که اسماء آن دو نزد ما در کتاب اصحاب یمین است که خداوند آن را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد.

این بیان امام عليه السلام در مورد ایشان در بین آن همه شاگردانی که امام عليه السلام داشتند (طبق نقل ابن عقده چهار هزار شاگرد داشتند و مرحوم قرشی آنها را در کتابی جمع‌آوری کرده است)، بسیار مهم است و نشان از شخصیت و جایگاه بالای ایشان نزد امام عليه السلام دارد.

الیها.

در این خطبه اشکالات فراوانی غیر از آنچه مربوط به لغت و صرف، یا اشتباهات تاریخی و نحوی می‌باشد، عدم وجود سند برای آن است. همه‌ی این اشکالات ما را بر آن می‌دارد که در صحت نسبت این روایت به امیر المومنین عليه السلام شک کنیم و ذکر کردیم که محتمل است به وجود آمده و ظاهر گشته از کسی که علمی نداشته و شناختی نسبت به قواعد لغوی و غیر آن نداشته است و شاید کسی بوده که به جمع‌آوری روایات از شیعه و سنی و هر فرقه‌ی دیگر می‌پرداخته و پس از جمع‌آوری به آن شکل خطبه داده است بدون تحقیق در اعتبار احادیث و احاطه به احادیث و اینکه بتواند معتبر از غیر معتبر آن را و حق آن را از باطل آن تمیز دهد تا آن جا که ما تحقیق کردیم این خطبه در کتب متقدمین نیست.

به نظر ما در این خطبه باید تامل کرد مخصوصا که این خطبه هم از جهت متن و هم از جهت سند اشکال دارد و دارای مطالبی است که با مبانی شیعه سازش ندارد.

جلسه هفتاد و دوم - ۹۵/۲/۱۱

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

سید حسنی

یکی از کسانی که به عنوان فرماندهی پیشقراولان حضرت مهدی علیه السلام از او نام برده شده است، سید حسنی از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد که این طور گفته شده است که امام علیه السلام ایشان را به عنوان فرماندهی نیروهای مقدم لشکر نصب می کند. ما روایات در مورد ایشان را بیان و به بررسی شخصیت او می پردازیم.

روایات در مورد سید حسنی

روایت ۱

قال امیر المومنین علیه السلام: ثمّ یسیر بالجیوش حتی یشیر إلى العراق و الناس خلفه و أمامه علی مقدّمته رجل اسمه عقیل و علی ساقته رجل اسمه الحارث فیلحقه رجل من أولاد الحسن فی اثنی عشر ألف فارس و یقول:
یا ابن العمّ أنا أحقّ منک بهذا الأمر لأنّی من ولد الحسن و هو أكبر من الحسین فیقول المهدی:

إنّی أنا المهدی فیقول له: هل عندک آیه أو معجزة أو علامة فینظر المهدی إلى طیر فی الهواء فیومی إليه فیسقط فی کفه فینطق بقدره الله تعالی و یشهد له بالإمامة ثمّ یغرس قضیبا یابسا فی بقعة من الأرض لیس فیها ماء فیخضر و یورق و یأخذ جلودا کان فی الأرض من الصخر فیفرکه بیده و یعجنه مثل الشمع فیقول

جلسه هفتاد و نهم - ۹۵/۲/۲۶

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

حمران

مقدمه

بحث ما پیرامون اصحاب امام زمان علیه السلام و بیان شد که در روایات از کسانی نام برده شده به عنوان یاران و فرماندهان امام زمان علیه السلام در زمان ظهور که ما به بررسی آنها پرداختیم. روایتی بیان شد که در مورد نجم بن اعین بود و گفتیم فقط یک کتاب حدیثی این روایت را نقل می کند و هر کسی هم که نقل کرده است از کتاب ابن داود و علامه‌ی حلی نقل کرده است. البته نجم بن اعین مشخص نیست که چه کسی است، با قرائنی بعضی نظرشان این است که نجم نیست بلکه تصحیف حمران بن اعین است و این ما را بر آن داشت که در مورد حمران بحثی داشته باشیم که چه کسی است.

نکته

آیا لازم است سوابق اصحاب امام زمان علیه السلام که در روایات آمده است را بدانیم یا تمام این اسم‌هایی که جزء اصحاب امام زمان ذکر شده‌اند، آیا سابقه‌ی آنها را داریم؟ در پاسخ می‌گوییم که صرف اینکه ما نجم بن اعین را ندانیم چه کسی است و اسم او در کتب حدیثی و رجالی نیامده باشد، این کافی نیست که این را قرینه قرار دهیم بر تحریف و تصحیف اسم که «نجم» نیست بلکه حمران است نه ممکن است همان نجم باشد ولی در کتب چیزی در مورد او نمی‌باشد.

معارف ابن قتیبہ می‌گوید: عامر بن وائله جزو صحابه پیامبر ﷺ است و به رجعت معتقد بود.^۱ یا باید رجعت را بپذیرند یا اینکه باید از مبنایشان یعنی عدالت همه‌ی صحابی برگردند چون قائل‌اند که کسی که اشد فی الرفض باشد از اسلام خارج است. اصبح بن نباته هم از تابعین و معتقد به رجعت است. مرحوم مامقانی می‌فرماید:

آن چیزی که به نظر من می‌رسد جهاد نجم بن اعین در رجعت یعنی ایشان در حال حیات خود بحث می‌کرده با مخالفین در مورد رجعت و با دلایل و براهین برای آن‌ها رجعت را اثبات می‌کرد.

کلام ایشان خلاف ظاهر روایت است چون ظاهر آن، این است که بعد از رحلتش وقتی رجعت کرد جهاد می‌کند. به نظر ما این نظر و برداشت جای تامل دارد.

لذا مرحوم شوشتری می‌فرماید:

بل المراد ان المیسر یرجع فی الرجعة و یجاهد المخالفین مع اصحاب الامام ﷺ بلکه مراد این است که میسر بن عبد العزیز رجعت می‌کند و همراه اصحاب امام با مخالفین جهاد می‌کند.

اسمی به عنوان نجم در کتب رجالی نداریم و ظاهراً همان حمران است و ظاهر روایت هم این است که رجعت می‌کند و در رکاب امام زمان می‌جنگد.

^۱. المعارف

الحسنی: الأمر لک فیسلم و تسلم جنوده و یکون علی مقدمته^۱

امیر المؤمنین ﷺ فرمودند:

پس با لشگریان حرکت کرده تا به عراق می‌رسد و مردم از هر طرف به او ملحق می‌شوند و فرمانده مقدم لشگر او مردی به نام عقیل و فرمانده ساق لشگر او مردی به نام حارث و مردی از فرزندان حسن ﷺ همراه دوازده هزار نفر به او ملحق می‌شود

و می‌گوید: ای پسر عمو من از تو به این امر احق هستم چون من از فرزندان امام حسن ﷺ هستم و او از حسین بزرگتر بود (از این روایت که مستند معتقدان به حسنی و مدعیان آن است استفاده می‌شود که حسنی تا زمان ظهور خود و اطرافیان او منحرف هستند) پس حضرت مهدی ﷺ فرماید: من مهدی هستم. حسنی گوید: آیا نزد تو آیه یا معجزه یا علامتی هست؟

پس مهدی ﷺ به پرنده‌ای در هوا نظر کرده و به آن اشاره می‌کنند، فوراً در کف دست آن حضرت قرار می‌گیرد و به قدرت خداوند به تکلم در می‌آید و به امامت مهدی ﷺ شهادت می‌دهد و چوب خشکی را در زمینی که در آن اصلاً آب نیست می‌کارند سبز می‌شود، سنگ سخت و محکمی را در دست می‌گیرند تبدیل به خمیر می‌کنند،

حسنی لشگر خود را تسلیم امام زمان ﷺ می‌کند و می‌گوید: ای پسر عمویم امر امامت و رهبری برای شما است و او فرماندهی مقدم لشگر امام

^۱ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۸

زمان ع می‌باشد.

اولین منبعی که این روایت را نقل کرده، کتاب عقد الدرر (قرن هفتم ه.ق) است که آن را مرسل نقل می‌کند و راوی آن ابن مسعود است.

اشکالات به این روایت

۱. از جهت سند روایت مرسل و دارای اشکال سندی است

۲. ابن مسعود رابطه‌ای با امیر المومنین ع نداشته و در دوران بیان این خطبه او در قید حیات نبوده است.

۳. از منبع شیعه هم اولین کسی که نقل کرده صاحب الزام الناصب است که او هم به طریقی نقل می‌کند که مجهول است بعد هم به خطبه‌ی بیان منتهی می‌کند که از جهت متن مورد اشکال بود و اشکال منتهی شدن روایت به ابن مسعود در این نقل نیز می‌باشد.

پس این روایت که حسنی را از فرماندهان ارتش حضرت و از کسانی که خود او و ارتش او همگی با امام زمان ع بیعت می‌کنند، معرفی می‌کند، از جهت سند مورد اشکال است.

روایت ۲

فقال: حدثنا الحسن بن علی المالکی، قال: حدثنا أبو النضر عن ابن حمید الرافعی، قال: حدثنا محمد بن الهیثم البصری، قال: حدثنا سلیمان بن عثمان النخعی، قال: حدثنا سعید بن طارق عن سلمة بن أنس عن الأصبع بن نباتة، قال: خطب أمير المؤمنين علی ع خطبة، فذكر المهدي و خروج من يخرج معه و أسماءهم، فقال له أبو خالد الكلبي: صفه لنا يا أمير المؤمنين،

الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف می‌گویند هفتاد هزار بودند همگی برگشتند و تفصیل این جریان را بازگو می‌کند، کسانی را که حضرت عیسی زنده کرد نام می‌برد و اینکه چقدر عمر کردند و سپس رجعت‌های در امت اسلام را بیان می‌کند.

ظاهراً همه اهل سنت می‌گویند که زید بن خارجه مرد و زنده شد و جریان او را بازگو می‌کنند. چرا از عامه کسی منکر این نیست؟ چون در آن قصه دارد که ایشان که برگشت سلام بر فلانی با تعبیرات خیلی مهم داد و بر خلیفه دوم نیز با تعبیرات خیلی مهم سلام داد و به سومی به عنوان شهید سلام داد، ولی از چهارمی صحبت نمی‌کند ولی از آن سه خلیفه با عظمت یاد می‌کند چون این جریان جزء کرامات و افتخارات برای خلفا است، همه آن را نقل می‌کنند و انکار نمی‌کنند بلکه فراموش می‌کنند که این رجعت است.

شاید به عنوان اعتقاد در کتب اعتقادی‌شان نیاورند اما عملاً آن را قبول دارند. یا اینکه عامر بن واثله بن قتیبه در کتاب معارف ابن قتیبه تصریح می‌کند که ایشان از صحابه است و اعتقاد به رجعت داشته است در حالی که ابن حجر عسقلانی اعتقاد به رجعت را منتهای رفض و غلو در رفض می‌داند.

ما تشیع داریم، رافضی داریم، غالی در رفض داریم و اشد غلوا فی الرفض داریم ابن حجر در مقدمه می‌گوید اشد غلوا در رفض کسی است که اعتقاد به رجعت داشته باشد.^۱

^۱ . هدی الساری

فقال علي عليه السلام: «ألا إنه أشبه الناس خلقا و خلقا و حسنا برسول الله صلى الله عليه وآله أ لا أدلكم على رجاله

و عددهم؟ قلنا: بلى يا أمير المؤمنين...

قال عليه الصلاة و السلام: «أحصاهم لي رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا بعدد أصحاب بدر...

و يسير بالجيوش حتى ينزل وادی الفتن، و يلحقه الحسنی فی اثنی عشر ألفا، فيقول له: أنا أحقّ منك بهذا الأمر، فيقول له: هات علامة، هات دلالة، فيومئ إلى الطير فيسقط على كتفه، و يغرس القضب الذي بيده فيخضر و يعشوشب، فيسلم إليه الحسنی الجیش، و يكون الحسنی علی مقدمته^۱

اصبح بن نباته می گوید: امیر المؤمنین عليه السلام خطبه ای خواند و از خروج مهدی عليه السلام و یاران او سخن گفت. ابو خالد حلبی یا کابلی گفت:

یا علی! اوصاف او را برای ما بیان کنید! فرمود: آن حضرت از نظر خلق و خلق و نیکوئی شبیه ترین مردم است به رسول خدا صلى الله عليه وآله آیا میخواهید شما را از یاران او آگاه نمایم؟...

علی عليه السلام فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله آن ها را برای من شماره کرد (۳۱۳) نفر شدند مطابق عدد اصحاب بدر...

حسنى با دوازده هزار نفر به آن حضرت ملحق می شود، حسنى میگوید: من از تو به این امور سزاوارترم،

^۱ الملاحم، ابن طاووس، ص ۲۸۸، ب ۷۹، ح ۴۱۷ - معجم الاحادیث المهدی عليه السلام، ج ۴، ص ۱۵۷

تاریخ ما بعد الظهور گله مندیم از ایشان تعجب آور است، اشکالاتی غیر مناسب و غیر وارد که مناسب با شأن ایشان هم نیست، مطرح می کند و رجعت را زیر سوال می برد، رجعت به فرمایش مرحوم مجلسی بیش از دویست روایت صریح دارد و به فرمایش علامه ی طباطبائی در تفسیر المیزان بیش از پانصد روایت دارد که متواتر و بی نیاز از بررسی سندی است، مرحوم والد ما می - فرماید که ۶۰۰ روایت؛ لذا این حجم از روایات برای ما علم می آورد قطع می - آورد که رجعتی هست و پیامبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام برمی گردند.

اما تفصیلات رجعت: با هم آمدن یا نیامدن ائمه عليهم السلام، به ترتیب آمدن ائمه عليهم السلام، آیا حکومت می کنند، اگر حکومت می کنند چقدر حکومت می کنند، کجا رحلت می کنند و کجا دفن می شوند؟ آیا الزامی به اعتقاد به تفصیل وجود دارد؟

اگر روایتی معتبر بود، به تفصیل می پذیریم؛ ولی اگر نبود، همان اصل اعتقاد به رجعت ما را کافی است.

مرحوم مامقانی می فرماید: هر کجا در روایات رجعت گفته شده، یعنی رجعت پیامبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام که از اختصاصات عقاید ما و از اعتقادات ضروری ما است.

مرحوم مجلسی هم گفته اند که رجعت از اختصاصات مذهب شیعه است؛ ولی ظاهرا کسانی هستند که به عنوان شیعه هم مطرح نیستند، ولی قبول دارند. ابن ابی الدنیا کتابی دارد من عاش بعد الموت و در آن وقوع رجعت را بیان می کند نه امکان آنرا و لیستی از رجعت در امت های قبل را می دهد الم تر الی

و می‌گوید: دلیل و برهان تو چیست؟ پس آن حضرت به پرنده اشاره می‌کند بر شانه مبارکش فرود می‌آید، عصای خود را همانند یک نهال غرس می‌کند سبز می‌شود یک نوع سبز شدن نیکوئی، آنگاه حسنی لشکر را تسلیم آن حضرت نموده و خود در جلو لشکر قرار می‌گیرد.

این روایت اگرچه دلالت بر پیوستن حسنی به امام علیه السلام دارد اما بیانگر این مطلب هم می‌باشد که او در مقابل امام علیه السلام ادعای احق بودن به امر را می‌کند و حال آنکه در دوران غیبت ادعای نیابت خاصه کردن، سبب خروج از مذهب است چه برسد به اینکه ادعای امامت کند، همچنانکه شیخ طوسی این مطلب را به نقل از شیخ مفید و ایشان به نقل از ابن قولویه، بیان می‌کند: ضالّ، مضلّ، منمس، کافر^۱

پس طبق این روایت ایشان در تمام دوران غیبت منحرف است و بعد هدایت می‌شود.

منابع روایت

۱. الملاحم، مرحوم ابن طاووس، ص ۲۸۸، ب ۷۹، ح ۴۱۷ از فتن سلیلی
 ۲. منتخب الاثر، آیه الله صافی (قسمت اول روایت را نقل می‌کنند)
 ۳. معجم الاحادیث المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۱۵۷
- مرحوم ابن طاووس در ملاحم در مورد فتن سلیلی چنین می‌فرماید:
- کتاب الفتن لأبی صالح السلیلی ابن أحمد بن عیسی ابن شیخ الحسانی، تأریخ

۱. الغیبة شیخ طوسی، ص ۴۱۲ و بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۷ و تا ظهور، ج ۱، ص ۲۶۰

امام مطرح کنند البته که ما ۲۴ امام نداریم و هر کس این حرف را بزند از مذهب و بلکه از اسلام خارج شده است چون حتی اهل سنت هم نمی‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که ائمه ۲۴ نفر است بلکه می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

الائمة اثنی عشر الخلفاء اثنی عشر

پس این بعد از دوازده امام، دوازده مهدی یعنی چه؟

اولا ما بررسی کردیم سند این روایات مشکل دارد، بر فرض رفع مشکل سند این مهدیین غیر ائمه علیهم السلام نیستند بلکه خود ائمه علیهم السلام هستند که بعد از امام زمان علیه السلام رجعت می‌کنند و دوازدهمین آن‌ها خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، پس مهدیین اشاره به یازده امام به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. بعضی هم می‌گویند: مراد از مهدیین دوازده امام است که خود امام زمان علیه السلام هم رجعت می‌کند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید که یجاهد فی الرجعة که نسبت به نجم بن اعین است، این جهاد ایشان در رکاب امام زمان علیه السلام است و امام زمان هم رجعتی دارد ولی در رجعت امام زمان دیگر جنگی نیست تا ایشان بیاید و بجنگد (روایات دارد که اسلحه خیلی ارزان می‌شود عوض آن ابزار کشاورزی گران می‌شود یعنی مردم به آبادی و آبادانی می‌پردازند) و اینکه بگوئیم روایت فرموده یجاهد فی الرجعة یعنی یجاهد در زمان ظهور امام زمان علیه السلام، این خلاف ظاهر است چون ظاهر از رجعت هر جا در اخبار گفته بشود یعنی رجعت النبی و الائمة نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام رجعت می‌کنند.

این از مسلمات است اما بحث در تفصیلات آن است، ما از صاحب کتاب

نسخة الأصل سنة سبع و ثلاثمائة بخط مصنفها في المدرسة المعروفة بالتركي

بالجانب الغربي من واسط... هي الأصل على ما حكاه من ذكر أنه شاهدها.^۱

کتاب فتن سليلي، تاريخ نسخه‌ی اصلی آن سال ۳۰۷ به خط مصنف آن در مدرسه‌ی معروف به ترکی در جانب غربی واسط... که این نسخه‌ی اصلی است بنا بر آنچه که کسی که ذکر کرده که شاهد آن بوده، حکایت کرده است.

این بیان مرحوم ابن طاووس مرسل بودن احادیث این کتاب را می‌رساند.

در جای دیگر می‌فرماید:

فإنتی عازم علی أن اعلّق فی هذه الأوراق ما وجدته علی سبيل الاتّفاق فی کتاب الفتن تألیف السليلي ابن أحمد بن عيسى بن شيخ الحسائي من رواة الجمهور من نسخة أصلها فی المدرسة المعروفة بالتركي بالجانب الغربي من البلاد الواسطية، تأريخ کتابتها سنة سبع و ثلاثمائة، و درک ما تضمّنته علی الرواة، و أنا برىء من خطره؛ لأنّنی أحكى ما أجده بلفظه و معناه إن شاء الله تعالى

تصميم دارم در این کتاب بیاورم چیزهائی که آن را بر حسب اتفاق در کتاب فتن سليلي از علمای عامه از نسخه‌ای که اصل آن در مدرسه‌ای معروف به ترکی در جانب غربی واسطیه است، یافتم، تاریخ کتابت آن ۳۰۷ است، و درستی آنچه متضمن است بر روات آن، و من مسئولیت آن را نمی‌پذیرم، چون من چیزی که به لفظ یا معنا یافته‌ام را حکایت می‌کنم.^۲

۱. الملاحم و الفتن، ص ۲۵۴، القسم الثاني

۲. الملاحم و الفتن، ص ۱۹۷، القسم الثاني

ولی در ترجمه‌ی حمران حدیث را نقل نمی‌کند و اصلاً ما نجم بن اعین در کتب رجالی نداریم. به نظر ما هم نجم نیست بلکه حمران است اما نمی‌توان گفت که علامه حلی تحریف کرده است، اشتباه در این حد از ایشان بعید است به هر حال باید همان حمران باشد و اشتباه از نساخ باشد.

معنای حدیث:

مرحوم مامقانی به معنای «یجاهد فی الرجعة» می‌پردازند.^۱ در رجعت مگر ما دوباره جنگی داریم کل جنگ امام علیه السلام با دشمنان به یک سال نمی‌کشد و تمام می‌شود و دنیا امن و امان است، ایشان رجعت را بعد از دوران امام زمان می‌داند لذا می‌فرماید یعنی چه بعد از دوران امام زمان دوباره جنگی باشد!!

فسر بعضهم یجاهد فی الرجعة یعنی یجاهد مع صاحب الزمان و انت خبیر ان صاحب الامر روحی فداه یظهر اولاً ثم یرجع بعد رجعة الائمه فجاهد نجم انما هو فی ظهوره لا فی الرجعة و اطلاق الرجعة علی ظهوره خلاف الظاهر و انما الظاهر من رجعت رجعة النبی و الائمه علیهم السلام الّتی هی من خواص مذهب الشیعة و ضروریاته و الّذی یظهر لی ان المراد من مجاهدته فی الرجعة و اصراره علی اثبات الرجعة الائمه باقامة الدلائل و البراهین علیها عند منکرها

امام علیه السلام دو دفعه می‌آید، اولین آن همان وعده‌ی الهی است و پس از آن، امام زمان علیه السلام دوباره رجعت دارند.

مستندات ایشان همان روایات مهدیین است که بعضی تلاش می‌کنند ۲۴

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۴

پس با این وجود چرا چنین احادیثی را نقل می‌کنند؟

در مقدمه چنین می‌فرمایند:

فإنّنی وجدت الاهتمام بمعرفة الملاحم، و ما يشتمل عليه من المعجزات الدالة على وجوب قبول المراسم، و تعظیم... و تفصیل و رأیت باللّٰه جلّ جلاله و لله جلّ جلاله أن أذكر من ثلاثة تصانیف منها ما رأینا لا غنى لمن يحتاج إليها عنها.

أحدها: کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حمّاد الخزاعي؛ لأنّه أقرب عهدا بالصحابه و التابعین، و قد زكاه جماعة من المفسّرين.

التصنيف الثاني: کتاب الفتن لأبي صالح السليلى ابن أحمد بن عيسى ابن شيخ الحساني، تأريخ نسخة الأصل سنة سبع و ثلاثمائة بخط مصنّفها فى المدرسة المعروفة بالتركي بالجانب الغربى من واسط... هى الأصل على ما حكاه من ذكر أنّه شاهدھا.

التصنيف الثالث: کتاب الفتن تألیف أبى يحيى زكريا بن يحيى بن الحارث البرّاز، تأريخ كتابتها سلخ شهر ربيع الأول سنة إحدى و تسعين و ثلاثمائة، استعرتها من وقف النظامية.^۱

من این طور احساس می‌کنم که اهتمام به معرفت پیش گوئی‌ها، و آنچه مشتمل بر معجزاتی است که دلالت بر وجوب قبول مراسم دارد... تأثیر در اعتقاد به خداوند ﷻ و امور نبوی دارد.

^۱ . الملاحم و الفتن، ص ۴۴-۴۳

۶. روضه المتقين، ج ۱۴، ص ۴۶۴

۷. الايقاظ من الهجعه (اولین کتاب روائی که این حدیث را نقل می‌کند)،

مرحوم حر عاملی، ص ۲۶۹ از خلاصه‌ی علامه

۸. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۶۷ از خلاصه و ابن داود

۹. قاموس الرجال،

۱۰. معجم الاحادیث المهدی ﷺ،

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

الظاهر ان العلامة حرّف على العقیقی، روى العقیقی جهاد حمران بن اعین فالعلامة بدّل حمران بالنجم لان العلامة لم يذكر ذلك فى حمران مع ذكره فى میسره

تحریفی در عبارت شده است.

در بحث میسر ابن عبد العزیز روایتی از ابو بصیر نقل شده از امام صادق ﷺ که فرمودند: کانی بحمران بن اعین و میسر ابن عبد العزیز یخبطان الناس باسیافهما بین الصفا و المروه گویا می‌بینم حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را که با شمشیر مخالفین حق را بین صفا و مروه می‌زنند. این خیلی مهم است، مخالفان حضرت قبل از جبهه گیری یهود علیه امام زمان ﷺ، این سلفی‌ها و پسمانده‌های بنی امیه در مکه موضع گیری می‌کنند و امام ﷺ این دو نفر را به جنگ آنها می‌فرستد.

بعد می‌فرماید: دلیل ما بر تحریف این است که در این روایت اسم دو نفر

برده شده است حمران و میسر، علامه در ترجمه‌ی میسر حدیث را نقل می‌کند

جلسه هفتاد و هشتم - ۹۵/۲/۲۵

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

نجم بن اعین

از جمله کسانی که از او به عنوان یکی از اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور یاد شده است، نجم بن اعین است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان «کان مجاهدا (مجاهرا) فی الرجعة» در رجعت جزء کسانی است که در راه خدا جهاد می‌کند یا علنی تبلیغ می‌کند.

این روایت در کتب قدما نیست و اولین کسی که آن را نقل می‌کند، مرحوم ابن داود حلی در کتاب رجال نقل می‌کنند و آدرس می‌دهند: (عق) این علامت اختصاری برای علی بن احمد عقیقی است یعنی ابن داود از عقیقی که از قدمای زیدیه است، نقل می‌کند، البته کتاب عقیقی در اختیار ما نیست.

منابع روایت

۱. رجال ابن داود، ص ۳۵۷، ش ۱۵۹۹

۲. الخلاصه، علامه حلی، ص ۱۷۶ (روی العقیقی عن أبیه عن عمران بن آیان عن عبد الله بن بکیر عن أبی عبد الله علیه السلام: أنه یجاهر فی الرجعة)

۳. مجمع الرجال قهپائی، ج ۶، ص ۱۷۴ از خلاصه‌ی علامه

۴. تلخیص المقال، میرزا محمد استرآبادی (مرحوم اردبیلی در جامع

الروایات می‌فرماید که استرآبادی این مطلب را نقل می‌کند.

۵. جامع الروایات، ج ۲، ص ۲۸۹ از تلخیص المقال از خلاصه

از کتب ملاحم و فتن از جدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله یافتیم و...

دیدم که ذکر کنم سه تصنیف از آن را که هر کس در این امور خواهان باشد بی نیاز از آن سه نیست:

۱. کتاب فتن تالیف نعیم بن حماد خزاعی چون ایشان به زمان صحابه و تابعین نزدیکتر است و جماعتی از مفسرین هم او را تزکیه کرده‌اند.

۲. کتاب فتن ابی صالح سلیلی فرزند احمد فرزند عیسی فرزند شیخ حسانی، تاریخ نسخه‌ی اصلی آن ۳۰۷ به خط مصنف آن در مدسه‌ی معروف به ترکی در جانب غربی واسط... بنا بر آنچه شاهد آن گفته آن اصل است.

۳. کتاب فتن تالیف ابی یحیی زکریا فرزند یحیی فرزند حارث بزاز، تاریخ کتابت آن ربیع الاول سال ۳۷۱، آن را از نظامیه امانت گرفتم.^۱

۱. الملاحم و الفتن، ص ۴۴

بحث در مورد اصحاب امام زمان علیه السلام بود که در مورد سید حسنی دو روایت بیان شد که دلالت بر فرماندهی او در زمان ظهور داشت که هر دوی آنها ضعیف بودند، و به استناد این دو روایت نمی‌توان ثابت کرد که ایشان جزء فرماندهان امام علیه السلام می‌باشد و حال آنکه بعضی چنین گمان کرده‌اند که نه تنها ایشان در زمان ظهور مقرب و جزء فرماندهان است، بلکه در دوران غیبت هم ما باید از او تبعیت کنیم در حالی که یک روایت و حتی یک سطر و کمتر آن در لزوم تبعیت از سید حسنی در دوران غیبت نداریم حتی بر فرض آنکه ایشان در دوران غیبت شخصیتی مثبت باشد.

روایت ۳

أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُحَمَّدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بُنَانَ الْخُثَعَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ

أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ يَدْخُلُ الْمَهْدِيُّ الْكُوفَةَ وَبِهَا ثَلَاثُ رَايَاتٍ قَدْ اضْطَرَبَتْ بَيْنَهَا فَتَصْفُو لَهُ فَيَدْخُلُ حَتَّى يَأْتِيَ الْمُنْبِرَ وَيَخْطُبُ وَلَا يَدْرِي النَّاسُ مَا يَقُولُ مِنَ الْبُكَاءِ وَهُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَأَنِّي بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِيِّ وَ قَدْ قَادَاهَا فَيَسْلَمُهَا إِلَى الْحُسَيْنِيِّ فَيُبَايِعُونَهُ فَإِذَا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الثَّانِيَةُ قَالَ النَّاسُ يَا إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ الصَّلَاةُ خَلْفَكَ تَضَاهِي الصَّلَاةَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْمَسْجِدُ لَنَا

رَجُلٌ هَاشِمِيٌّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَهَدْمُ سُورِ الْكُوفَةِ وَإِقْبَالُ رَايَاتٍ سُودٍ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ وَخُرُوجُ الْيَمَانِيِّ وَظُهُورُ الْمَغْرِبِيِّ بِمِصْرَ وَتَمَلُّكُهُ لِلشَّامَاتِ وَنُزُولُ التُّرْكِ الْجَزِيرَةَ وَ....

بدان که روایاتی در ذکر نشانه‌های زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام رسیده که پیش از ظهور آن بزرگوار آن نشانه‌ها آشکارا شود و حوادثی پیش آید: از آن جمله است: خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی، اختلاف بنی عباس در سلطنت، گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، گرفتن ماه در آخر آن - بر خلاف عادت - فرو رفتن زمین بیداء (که سرزمینی است میان مکه و مدینه) و فرو رفتن زمینی در مشرق، و زمینی در مغرب، توقف خورشید از اول ظهر تا وسط وقت نماز عصر، طلوع خورشید از مغرب، کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر از صالحین، بریدن سر مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، آمدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی در مصر و حکومت وی بر شامات، فرود آمدن ترک‌ها در جزیره، و...

مراد کلام شیخ طوسی ممکن است این باشد که امام علیه السلام اصلاً فرزندی نداشته باشد یا اینکه فرزندی که امام باشد، ندارد.

به هر حال استناد به روایت وصیت برای حسنی درست نیست زیرا اولاً روایت مشکل دارد و ثانیاً صراحت در حسنی ندارد و ثالثاً معارضات دارد.
نتیجه

حسنی وضعیت روشنی در روایات ندارد بلکه بعضی از روایات دلالت بر این دارد که ایشان شخصیتی منفی می‌باشد و اعمال ناصحیحی را به او نسبت می‌دهد و بعضی دلالت دارد که او مشکل فکری و اعتقادی دارد، قدر مسلم مجموع روایات این است که حسنی است و یک روایت صحیح داریم که مفاد آن این است که حسنی قبل از ظهور امام زمان علیه السلام کشته می‌شود. تنها علامت ایشان مسلم است.

مرحوم شیخ مفید می‌فرماید:^۱

قَدْ جَاءَتْ الْأَخْبَارُ بِذِكْرِ عِلْمَاتٍ لِمَنْ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ علیه السلام وَ حَوَادِثَ تَكُونُ أَمَامَ قِيَامِهِ وَ آيَاتٍ وَ دَلَالَاتٍ فَمِنْهَا خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ قَتْلُ الْحَسَنِ وَ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الْمُلْكِ الدُّنْيَاوِيِّ وَ كُسُوفُ الشَّمْسِ فِي النُّصَفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حُسُوفُ الْقَمَرِ فِي آخِرِهِ عَلَى خِلَافِ الْعَادَاتِ وَ حَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ وَ حَسْفُ بِالْمَغْرِبِ وَ حَسْفُ بِالْمَشْرِقِ وَ رُكُودُ الشَّمْسِ مِنْ عِنْدِ الزَّوَالِ إِلَى وَسَطِ أَوْقَاتِ الْعَصْرِ وَ طُلُوعُهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَ قَتْلُ نَفْسٍ زَكِيَّةٍ بظَهْرِ الْكُوفَةِ فِي سَبْعِينَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ ذَبْحُ

^۱ الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸

يَسْعُنَا فَيَقُولُ أَنَا مُرْتَادٌ لَكُمْ فَيَخْرُجُ إِلَى الْغُرَى فَيَخُطُّ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ يَسَعُ النَّاسَ عَلَيْهِ أَصِيصٌ وَ يَبْعَثُ فَيَخْفِرُ مِنْ خَلْفِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَهُمْ نَهْرًا يَجْرِي إِلَى الْغُرَيَيْنِ حَتَّى يُنْبَذَ فِي النَّجْفِ وَ يَعْمَلُ عَلَى فَوْهَتِهِ قَنَاطِرَ وَ أَرْحَاءَ فِي السَّبِيلِ وَ كَأَنِّي بِالْعَجُوزِ وَ عَلَى رَأْسِهَا مِكَتَلٌ فِيهِ بُرٌّ حَتَّى تَطْحَنَهُ بِكَرْبَلَاءَ

امام باقر علیه السلام فرموده است: حضرت مهدی علیه السلام وارد کوفه می‌شود، در حالی که در آن شهر سه پرچم برقرار است که بین آنها اختلاف است و کوفه به تصرف او در می‌آید و وارد آن شهر می‌شود و بر فراز منبر کوفه خطبه می‌خواند و مردم از کثرت صدای گریه نمی‌فهمند که چه می‌گوید.

و آن قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که گویا حسنی و حسینی با هم پرچمی را افراشته‌اند و حسنی پرچم را به حسینی می‌دهد و با او بیعت می‌کند.

پس چون جمعه دوم فرا رسد، مردم به ایشان گویند: نماز جماعت به امامت شما همچون نماز به امامت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و در مسجد جا نمی‌باشد پس می‌فرماید: در فکر برای شما هستم پس به سمت نجف اشرف خارج می‌شود و نقشه‌ی مسجدی که دارای هزار درب باشد را می‌کشند که وسعت تمامی مردم را دارد، نورانیت و ابهت خاصی دارد و سپس فرمان می‌دهد از پشت حرم حسینی نهری تا نجف حفر کنند، آنچنان که آب به نجف برسد و بر آن نهی پلها بسته و کنار آن آسیابها احداث می‌شود و گویی زنانی فرتوت را می‌بینم که زنبیلهای گندم بر سر گرفته و به آسیابها می‌آورند و بدون دریافت مزد برای آنان آرد می‌شود.

منابع روایت

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۶۸
۲. صراط المستقیم، عاملی نباطی، ج ۲، ص ۲۶۴
۳. منتخب الانوار المضيئه، نیلی نجفی، ص ۳۹۱
۴. اثبات الهدات، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۵۱۳
۵. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰
۶. بشارت الاسلام، ص ۲۲۵
۷. معجم الاحادیث المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۴۶۹

سند روایت

از جهت سند ابراهیم بن بنان خثعمی مهمل است البته روایاتی که نقل می- کند، روایات محکم و سدید است.

دلالت روایت

از این روایت فرمانده بودن حسنی استفاده نمی شود و دارای ابهام است که حسنی و حسینی مطرح در روایت با هم چگونه اند، با هم هستند یا بر علیه هم می باشند و دارای چه سابقه ای می باشند.

پس این روایت اولاً ضعف سندی دارد و ثانیاً دلالت آن روشن نیست و با روایات دیگر معارض است؛ چون در روایت دیگر محل ملاقات را وادی القری (حجاز) بیان می کند اما در این روایت کوفه را بیان می کند و همچنین با روایت زیر نیز معارض است:

روایت ۴

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ:

مردگان و آمدنشان برای حساب و پاداش پدید آید.

شیخ نعمانی بعد از آنکه اخبار ائمه ی اثنا عشر علیهم السلام را از طریق عامه نقل می کند، می فرماید که یک روایت داریم که بعد از امام زمان علیه السلام هرج و مرج می شود، و آن پنجاه سال طول می کشد.^۱

طبق تحقیق ما یک چنین چیزی در روایات ما نمی باشد که بعد از امام علیه السلام به مدت پنجاه سال دنیا بدون پیشوا و رهبر باشد و چنین روایتی از اهل سنت می باشد.

شیخ طوسی در الغیبه می فرماید:^۲

فَأَمَّا مَنْ قَالَ إِنَّ لِلْخَلْفِ وَلِدًا وَإِنَّ الْأُمَّةَ ثَلَاثَةَ عَشْرٍ. فَقَوْلُهُمْ يَفْسُدُ بِمَا دَلَّلْنَا عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الْأُمَّةَ علیهم السلام اثْنَا عَشَرَ فَهَذَا الْقَوْلُ يَجِبُ إِطْرَاحُهُ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْفِرْقَ كُلَّهَا قَدْ انْقَرَضَتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ لَمْ يَبْقَ قَائِلٌ يَقُولُ بِقَوْلِهَا وَ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى بَطْلَانِ هَذِهِ الْأَقْوَالِ

اما کسی که می گوید برای امام زمان علیه السلام فرزندی است و ائمه سیزده نفر هستند، پس قول آنها فاسد است به آنچه دلیل آوردیم که ائمه دوازده نفر می- باشند پس کنار گذاشتن این قول واجب است و دلیل بر بطلان این قول آنکه این فرق همگی به شکر خدا منقرض شدند و قائلی از آن باقی نماند.

مرحوم شوشتری می فرماید:

^۱ الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲۸

بر فرض اینکه روایت وصیت درست باشد و مفاد آن این باشد که حسنی هست و فرزند امام هم می‌باشد، معارض است با روایاتی که بیان می‌کند که اصلاً امام زمان علیه السلام حتی در هنگام شهادت فرزندی ندارد، ممکن است گفته شود سند آن صحیح نیست، اولاً سند آن صحیح است ثانیاً مگر سند روایت وصیت صحیح است و ثالثاً مدعیان حسنی با علم رجال بیگانه و آن را قبول ندارند، لذا مناقشه‌ی سند از آنان پذیرفته نیست. و در اقوال هم این اختلاف است:

شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید:^۱

و لَيْسَ بَعْدَ دَوْلَةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَةُ مِنْ قِيَامِ وَلَدِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ لَمْ تَرِدْ بِهِ عَلَى الْقَطْعِ وَ الثَّبَاتِ وَ أَكْثَرُ الرَّوَايَاتِ أَنَّهُ لَنْ يَمْضِيَ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَ عِلَامَاتُ خُرُوجِ الْأُمُوتِ وَ قِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ

و پس از دولت آن بزرگوار برای هیچ کس دولت و سلطنتی در زمین نخواهد بود جز آنچه در روایات آمده که اگر خدا بخواهد فرزندان آن حضرت پس از او سلطنت کنند، و به طور قطع در این باره روایتی نرسیده (بلکه موکول به مشیت الهی شده).

و در بیشتر روایات است که مهدی این امت از دنیا نرود مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز فتنه و آشوب شود و نشانه‌های زنده شدن

^۱ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۷

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى فَرَجُ شِيعَتِكُمْ قَالَ فَقَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وَوُلِدَ الْعَبَّاسُ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ فِيهِمْ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْنَئَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِيصِيَّةٍ صِيصِيَّتَهُ وَ ظَهَرَ الشَّامِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ وَ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ مَا تَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيْبُهُ وَ رَأْيَتُهُ وَ لَأَمَّتُهُ وَ سَرَجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدَّرْعَ وَ يَنْشُرَ الرَّأْيَةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلَ الْقَضِيْبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنَ اللَّهُ فِي ظُهُورِهِ

فَيَطْلُعُ عَلَى ذَلِكَ بَعْضُ مَوَالِيهِ فَيَأْتِي الْحَسَنِيَّ فَيُخْبِرُهُ الْخَبَرَ فَيَبْتَدِرُ الْحَسَنِيُّ إِلَى الْخُرُوجِ فَيَتَبُّ عَلَيْهِ أَهْلُ مَكَّةَ فَيَقْتُلُونَهُ وَ يَبْعَثُونَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِيِّ فَيُظْهِرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيَبَايِعُهُ النَّاسُ وَ يَتَّبِعُونَهُ وَ يَبْعَثُ الشَّامِيُّ عِنْدَ ذَلِكَ جَيْشاً إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَهْلِكُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دُونَهَا وَ يَهْرُبُ يَوْمئِذٍ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ وَوُلْدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ فَيَلْحَقُونَ بِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَ يَقْبَلُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ نَحْوَ الْعِرَاقِ وَ يَبْعَثُ جَيْشاً إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَأْمَنُ أَهْلَهَا وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا

يعقوب سراج گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: فرج شیعیان شما چه وقت است؟ فرمود:

هنگامی که میان فرزندان عباس اختلاف افتد و پایه‌های سلطنتشان سست شود، و طمع بندد در سلطنت آنان کسی که طمع در آنها نداشت و عرب زنجیرهای اسارت خود را پاره کند (و از زیر بار سلطه سلاطین بیرون رود) و هر نیرومندی قدرت خود را آشکار سازد، و آن شامی (مقصود سفیانی است)

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴

ظهور کند، و یمانی بیاید، و حسنی جنبش کند، و صاحب الامر علیه السلام آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله باو ارث رسیده بردارد و از مدینه بمکه رود.

عرض کردم: آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او ارث رسیده چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا و زره و عمامه و برد و چوب دستی و پرچم و سلاح و زین مخصوص او است.

آنها را بردارد تا به مکه درآید پس شمشیر را از غلاف بیرون کشد و زره را بپوشد، و پرچم را برافرازد و بُرد و عمامه را در بر کند و چوب دستی مخصوص را به دست گیرد، و از خداوند برای ظهور خویش اذن طلبد، این جریان را برخی از نزدیکانش مطلع گردند و به نزد حسنی روند و او را مطلع سازند^۱ حسنی قیام کند، اهل مکه^۲ بر او بشورند و او را بکشند و سرش را برای شامی بفرستند، در این وقت صاحب الامر ظاهر گردد و مردم با او بیعت کنند و از او پیروی کنند.

در این وقت شامی لشکری به مدینه فرستد و خدای عز و جل لشکر مزبور را پیش از رسیدن به مدینه (بیداء الآن داخل شهر است) نابود کند، در آن هنگام هر که از فرزندان علی علیه السلام که در مدینه سکونت دارد به مکه فرار کند و به

^۱ این مورد قبول نمی‌تواند باشد که خواص حضرت که از امر ظهور او با خبر شوند عناصر نقوذی باشند.
^۲ اهل مکه از ابتدا با رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان دشمنی داشته و تا زمان ظهور هم بر آن دشمنی باقی هستند. هنگامی که امیر المومنین علیه السلام از مکه به طرف عراق خارج شد، پنج نفر با ایشان همراه بودند که سه نفر آن از خاندان ایشان بود و زمانی هم که امام حسین علیه السلام از آن به طرف کربلا خارج شدند یک نفر همراه ایشان نشدند بلکه ایشان را تعقیب کردند و درگیری به وجود آوردند در حالی که در جنگ جمل همگی آنان همراه آن زن شدند.

نباش.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ رَشِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ قَالَ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ لَأَ يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ فَقَالَ أَسَيْتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ علیه السلام لَأَ يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَإِنَّهُ لَأَ عَقِبٌ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ^۱

حسن بن علی خزاز گفت: علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا علیه السلام رسید و عرض کرد آقا شما امام هستید فرمود آری او گفت من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می‌فرمود امام نمی‌باشد مگر کسی که دارای فرزند باشد.

آن جناب فرمود: فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای پیرمرد! حضرت صادق علیه السلام چنین نفرمود آن جناب فرمود: امام نخواهد بود مگر کسی که دارای فرزند باشد مگر آن امامی که حسین بن علی علیه السلام در زمان او خارج می‌شود و (رجعت می‌نماید) که او دارای فرزند نخواهد بود عرض کردم راست می‌گوئید فدایتان شوم همین طور از جدتان شنیدم.

^۱ الغيبة شیخ طوسی، ص ۲۲۴

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَ سَأَلْنِي أَنْ أُكْتُمَ اسْمَهُ قَالَ

كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَ ابْنُ السَّرَّاجِ وَ ابْنُ الْمُكَارِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ.... قَالَ لَهُ عَلِيُّ إِنَّا رَوَيْنَا أَنَّ الْأَمَامَ لَا يَمْضِي حَتَّى يَرَى عَقِبَهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمَا رَوَيْتُمْ فِي هَذَا غَيْرَ هَذَا الْحَدِيثِ قَالَ لَا قَالَ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ رَوَيْتُمْ إِلَّا الْقَائِمَ وَ أَنْتُمْ لَا تَدْرُونَ مَا مَعْنَاهُ وَ لِمَ قِيلَ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بَلَى وَ اللَّهُ إِنْ هَذَا لَفِي الْحَدِيثِ قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَيَلُوكَ كَيْفَ اجْتَرَأْتَ عَلَيَّ شَيْءٍ تَدْعُ بَعْضَهُ ثُمَّ قَالَ يَا شَيْخُ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى^۱

اسماعیل بن سهل گفت: یکی از اصحاب برایم نقل کرد، ولی تقاضا کرد اسمش را نبرم، گفت: خدمت حضرت رضا بودم علی بن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاری وارد شدند... علی ابن ابی حمزه (او واقعی است) گفت: ما روایت داریم که امام تا از دنیا نرفته فرزند و جانشین خود را می بیند. فرمود: این حدیث تتمه ندارد؟ گفت: نه! فرمود: چرا به خدا قسم! روایت دارید که: «مگر قائم!» با اینکه شما معنی آن را نمی دانید که چرا گفته شده؟ علی گفت: آری به خدا در آخر این حدیث هست.

فرمود: وای بر تو چگونه جرأت پیدا کردی مقداری از حدیث را قطع کردی فرمود: پیرمرد از خدا بترس! از آنها که مانع پیشرفت دین خدا هستند

^۱ اثبات الوصیة، ص ۱۷۵

صاحب الامر بیوندد.

حضرت صاحب الامر بسوی عراق حرکت کند و لشکری بمدینه فرستد تا مردم مدینه امنیت یابند و بدان جا باز گردند.

طبق این روایت که روایت صحیحی هم می باشد، حسنی در همان ابتدای ظهور کشته می شود و امام زمان علیه السلام را هم نمی بیند.

منابع روایت

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴
۲. الغیبه، مرحوم نعمانی، ص ۲۷۸ با کمی اختلاف در سند
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱ از کافی
۴. بشاره الاسلام، ص ۱۳۳
۵. معجم الاحادیث المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۳۴ از کافی

دلالت روایت

این روایت دلالت دارد بر اینکه اولاً حسنی بر امام علیه السلام سبقت می گیرد، ثانیاً اصلاً بیعتی با امام ندارد و ثالثاً کشته می شود و منافات داشت با روایات دیگر مانند روایتی که بیان می دارد که او با امام ملاقات می کند و از ایشان درخواست نشانه کرده و تسلیم حضرت می شود، قائل شدن به تعدد حسنی هم مشکلی را حل نمی کند چون به هر حال حسنی اثبات نمی شود و این روایات ثابت کننده - ی شخصی که از زمینه سازان ظهور و از فرماندهان حضرت به نام حسنی، نمی باشد.

الطرائف من الطرائف المشهورة ما بلغ إليه المأمون في مدح أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام و مدح أهل بيته عليهم السلام ذكره ابن مسكويه صاحب التاريخ المسمى بحدوث الإسلام في كتاب سماه ندیم الفريد يقول فيه حيث ذكر كتاباً كتبه بنو هاشم يسألون جوابهم ما هذا لفظه فقال المأمون بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل محمد على رغم أنف الراغمين أما بعد عرف المأمون كتابكم وتدبير أمركم ومخض زبدتكم وأشرف على قلوب صغيركم وكبيركم وعرفكم مقبلين...

فإذا أبيتم إلا كشف العطاء وقشر العطاء فالرشيد أخبرني عن آباءه وعمه وجد في كتاب الدولة وغيرها أن السابح من ولد العباس لما تقوم لبني العباس بعده قائمة ولا تزال النعمة متعلقة عليهم بحياته فإذا أودعت فودعها فودعها وإذا فقدتم شخصي فاطلبوا لأنفسكم معقلاً وهيئات ما لكم إلا السيف يأتكم الحسني الثائر البائر فيحصدكم حصداً أو السفيناني المرمع والقائم المهدي يحقن دماءكم إلا بحقها^۱

کتاب طریق: از مطالب شنیدنی که مشهور شده مدح و ستایشی است که

^۱ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۰۸

شیعه خارج هستند، و اگر معصوم نباشند، زمین از حجت خداوند خالی می-شود یعنی دوران بعد از امام زمان علیه السلام مردم هر کاری بکنند اشکالی نیست چون حجت نیست و این با روایات متعدد منافات دارد که از زمانی که خداوند عز و جل حضرت آدم را آفرید، زمین از حجت خداوند خالی نمانده و تا قیامت خالی نخواهد ماند.

۴. این روایت منافات دارد و در تعارض است با روایات متعدد که بیان می کند بعد از امام زمان علیه السلام هیچ حکومتی نیست و امام علیه السلام تا قبل از قیامت (۴۰ روز قبل قیامت) هستند.

پس این روایت را باید توجیه کرد به اینکه مراد از دوازده مهدی پس از امام زمان علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یازده امام بعد از ایشان هستند که رجعت می-کنند یا اینکه مراد دوازده امام است یعنی خود حضرت مهدی علیه السلام هم رجعت می کنند.

۵. مفاد این روایت این است که امام زمان علیه السلام دارای فرزند هستند، و این با روایاتی که می فرماید امام علیه السلام اصلاً اولاد ندارد، و در هنگام رحلت بدون ذریه و نسل است، منافات دارد:

روایات نفی فرزند برای امام زمان علیه السلام

مرحوم شوشتری دو روایت نقل می کند:^۱

۱. رجال الکشی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ

^۱ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۹۰

۲. جعفر بن احمد مصری

نام ایشان در کتب شیعه نیامده ولی در کتب عامه آمده و فرمودند که احادیث او دروغ است.

نظر عسقلانی:^۱

حدّث باحدیث الموضوعة کنا نتهمه بالوضع بل نتیقن ذلک و کان رافضیا

دلالت روایت

مفاد این روایت این است که امام زمان علیه السلام نزدیک رحلت‌شان، امور را به فرزند خود می‌سپارند یعنی پس از امام علیه السلام دنیا بدون ایشان ادامه دارد.

اشکالات استناد به این روایت برای حسنی:

۱. این روایت اصلاً اشاره به حسنی ندارد، نه اسم او حسن است و نه وصف او حسنی است، فرزند امام زمان علیه السلام که پس از ایشان امور را به دست می‌گیرد.

۲. طبق این روایت نقش او برای بعد از رحلت امام علیه السلام است، پس طرح او الآن بدون فایده و وجوب پیروی از ایشان در حال حاضر ندارد.

۳. مفاد این روایت این است که زمین از حجت خداوند خالی می‌شود، به عبارت دیگر این فرزند امام و یازده نفر دیگر معصوم هستند یا نه؟ اگر معصوم باشند، تعداد ائمه ۲۴ می‌شود و قائلین آن ۲۴ امامی می‌شوند، در این صورت از

^۱ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۰۸ البته تضعیفات و توثیقات اهل سنت برای ما ارزشی ندارد بلکه هر کس را که ولایتمدارتر باشد بیشتر تضعیف می‌کنند.

مأمون از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولادش مینماید. در جواب نامه‌ای (اعتراض به ولایت عهدی امام رضا علیه السلام) که بنی هاشم (مراد همان بنی العباس است) به او می‌نویسند و درخواست می‌کنند جوابش را بدهد این مطلب را ابن مسکویه صاحب تاریخ حوادث الاسلام در کتاب خود بنام ندیم-الفرید نوشته مأمون^۱ در جواب ایشان چنین می‌نویسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* - حمد و سپاس خدا جهان را سزا است درود بر خاتم انبیاء و اهل بیت آن جناب بر خلاف گروهی که خوششان نمی‌آید (که بر اهل پیغمبر هم صلوات بفرستم).

نامه شما را متوجه شدم و منظورتان را درک کردم و کاملاً برخاسته کوچک و بزرگ شما واقفم می‌دانم چگونه اشخاصی هستید...

اکنون که اصرار دارید و می‌گوئید پرده بردارم می‌گویم که هارون الرشید به من خیر داد از طرف پدران خود از شخصی که اطلاع از آینده خلافت و فرمانروائی دارد که او گفت هفتمین خلیفه بنی عباس (یعنی خود مأمون) بعد از او دیگر برای بنی عباس خلافت خوبی نخواهد بود ریاست و نعمت تا زمان زندگی او برای ایشان دوام دارد همین که از دنیا رفت نعمت از ایشان سلب می‌شود من که از میان شما بروم باید برای خود پناهگاهی بجوئید اما افسوس جز شمشیر پناهی ندارید. مردی که از نژاد حسنی است می‌آید که انتقامجو

^۱ مأمون جزء با سوادترین آنها بود اما بی دین‌تر از همه بود چون سواد تنها کفایت نمی‌کند که اگر سواد تنها کفایت کند شیطان از همه با سوادتر است. بعضی تلاش می‌کنند او را شیعه قلمداد کنند در حالی که خود اهل سنت بیان می‌کنند که او امام رضا علیه السلام را مسموم کرد (التقات ابن حدان جلد ۸)

است و چون گندم شما را درو می‌کند یا سفیانی خواهد آمد و یا قائم مهدی می‌آید که او خون ناحق نمی‌ریزد هر که را او بکشد شایسته کشته شدن است. اما منظوری که از بیعت با حضرت رضا علیه السلام داشتم با اینکه ایشان واقعا شایسته بود و این انتخاب جز برای جلوگیری از خونریزی و دفاع از شما و ایجاد محبت و علاقه بین دو فامیل نبود که همین راه را طی می‌کنم در احترام، باولاد علی و مواسات و برابری با آنها در مختصر سهمی که از بیت المال دارند.

منابع روایت

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۰۸

۲. غایه المرام، ج ۲، ص ۵۶

۳. معجم احادیث المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۴۸۶

در حقیقت این روایت نیست؛ بلکه تنها جواب نامه‌ای از مأمون به بنی العباس است که چیزی را در مورد حسنی اثبات نمی‌کند و اگر گفته شود پیش-گوئی‌های او از امام رضا علیه السلام می‌باشد، اولاً از کجا معلوم که مأمون از امام گرفته و ثانیاً از کجا معلوم این مورد جزو آن‌ها باشد.

روایت ۶

و عن عثمان بن عیسی، عن بکر بن محمد الأزدی، عن سدیر، [قال]:

قال أبو عبد الله علیه السلام: یا سدیر، الزم بیتک و کن حلساً من أحلاسه، و اسکن ما سکن الليل و النهار، فإذا بلغ أن السفیانی قد خرج فارحل إلینا و لو علی رجلک. قلت: جعلت فداک، هل قبل ذلك شیء؟ قال: نعم - و أشار بیده بثلاث أصابعه إلی الشام، و قال: - ثلاث آیات: [رایة] حسنیة، و رایة امویة، و رایة قیسیة، فبینما هم

۱. علی بن سنان موصلی

نظر مرحوم مامقانی:^۱

لیس له ذکر فی کتب الرجال

نظر مرحوم خوئی:^۲

الموصلی العدل: روی عن أحمد بن محمد الخلیل و روی عنه الحسین بن علی ذکره الشیخ فی کتاب الغیبة فی الکلام علی الواقعة. أقول: الحسین بن علی، هو البزوفری كما صرح به فی ص ۹۶ .

ثم إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذکرها فی مشایخ الصدوق - قدس سره - کان یوصف بها بعض علماء العامة، فلا یبعد أن یكون الرجل من العامة. الموصلی العدل، کلمه‌ی عدل بنا بر آنچه ظاهر است از ذکر آن در مشایخ صدوق علیه السلام وصف بعضی از علمای عامه می‌باشد، پس بودن این مرد از عامه بعید نیست.

نظر مرحوم شوشتری:

یستشم من وصفه بالعدل عامیته

یعنی از اینکه این راوی را به «عدل» توصیف کرده‌اند، چنین برداشت می‌شود که او از عامه و اهل سنت باشد.

^۱ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۹۱

^۲ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۴۶

(آئین) آل محمد عليه السلام بسپارد، پس این دوازده امام است و پس از آن دوازده مهدی، چون مرگش در رسد به فرزندش که اول مقربین است و برای او سه نام است بسپارد، نامی چون نام من احمد، و نامی چون نام پدرم عبد الله، و نام سوم مهدی است و او اول ایمان آورندگان است.

به این روایت استناد شده که فرزند پس از حضرت مهدی عليه السلام همان حسنی است.

منابع روایت

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۵۰
۲. مختصر بصائر الدرجات، مرحوم حلی، ص ۱۱۱، ح ۱۱۲ از الغیبه شیخ طوسی
۳. اثبات الهدات، مرحوم حر عاملی، ج ۱، ص ۵۴۹، ب ۹، ح ۳۷۶ از الغیبه شیخ طوسی
۴. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۰ از الغیبه شیخ طوسی
۵. عوالم العلوم، مرحوم بحرانی، ج ۳، ص ۲۳۶ از الغیبه شیخ طوسی

بررسی سند روایت

در سند این روایت دو نفر هستند که اصلاً نام آن دو در کتب رجالی نیامده است:

[علی ذلك إذ] قد خرج السفیانی فی حصدهم حصد الزرع ما رأیت مثله قط^۱

سدیر از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: ای سدیر ملازم خانهات باش و چون پلاسی از پلاسه‌های خانه (که روی زمین انداخته‌اند) باش (یعنی از خانه بیرون مرو) و تا شب و روز آرامش دارند تو هم آرام و ساکت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده (بی‌درنگ) بسوی ما کوچ کن اگر چه پای پیاده باشی.

گفتم: فدای شما شوم، قبل آن هم چیزی است؟ فرمودند: بله و با سه انگشت مبارک دستشان به شام اشاره کردند، و فرمودند: سه پرچم: پرچم حسنی، و پرچم اموی، و پرچم قیسی، این سه پرچم هست، سفیانی خروج می‌کند و درو می‌کند آن‌ها را همچون درو کردن گندم، درو کردنی که مانند آن را ندیدم.

مفاد این روایت این است که یک پرچم در شام است که پرچم حسنی است. اما بیش از این بیانی ندارد که ثابت کند او بر حق و در جبهه‌ی حق و از فرماندهان امام عليه السلام است.

منابع روایت

۱. سرور اهل ایمان در نشانه‌های ظهور، نیلی، ص ۴۲
۲. الکافی (تنها قسمت اول روایت را نقل کرده و حسنی را ندارد)، ج ۸، ص ۲۶۴
۳. اثبات الهداء، مرحوم حر عاملی از کافی و فتن هم این روایت را نقل کرده است.

^۱ سرور اهل الایمان فی علامات الظهور، ص ۴۲

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور
ادامه بررسی روایات مربوط به سید حسنی
روایت ۷

أَقُولُ رُوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام هَلْ لِلْمَأْمُورِ الْمُتَنَطِّرِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام مِنْ وَقْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ فَقَالَ...

ثُمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحُ الَّذِي نَحْوُ الدَّيْلَمِ يَصْبِيحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمَلْهُوفَ وَ الْمُنَادِيَ مِنْ حَوْلِ الضَّرِيحِ فَتَجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّالِقَانِ كُنُوزٌ وَ أَى كُنُوزٍ لَيْسَتْ مِنْ فَضَّةٍ وَ لَا ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ عَلَى الْبَرَادِينِ الشُّهْبِ بِأَيْدِيهِمُ الْحَرَابُ وَ لَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظَّلْمَةَ حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقَلًا فَيَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرَ الْمَهْدِيَّ وَ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ اخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا لِيُعْرِفَ أَصْحَابَهُ مَنْ هُوَ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَاتَمُهُ وَ بَرْدَتُهُ وَ دَرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ فَرَسُهُ الْيَرْبُوعُ وَ نَاقَتُهُ الْعُضْبَاءُ وَ بَعْلَتُهُ الدُّذُلُ وَ حِمَارُهُ الْيَعْفُورُ وَ نَجِيْبُهُ الْبُرَاقُ وَ مُصْحَفُ

امام هستی، خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر المؤمنین، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون مهدی نامیده و این نامها برای غیر تو شایسته نیست، ای علی تو وصی من بر خاندانم زنده و مرده ایشان هستی، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی،

هر گاه مرگت رسید (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است^۱ چون او وفاتش رسید باید آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد، چون هنگام شهادت حسین رسید باید به فرزندش سید العابدین ذی الثنات علی^۲ بسپارد، چون هنگام وفات او رسد باید به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون مرگ او رسد باید به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی بن جعفر کاظم باید بسپارد،

و چون وفات او فرا رسد به فرزندش علی، باید بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد به فرزندش محمد تقی باید واگذار، و چون هنگام وفات او شود به فرزندش علی ناصح باید بسپارد؛ و چون مرگ او در رسد به فرزندش حسن فاضل باید واگذار، و چون وفات او برسد باید به فرزندش محمد نگهبان

^۱ بر به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان است

^۲ ثقه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست ذی الثنات می‌گفتند

الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ

فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسَامِي اسْمٌ كَأَسْمَى وَاسْمِ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْاسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^١

شیخ طوسی در کتاب غیبت از حسن بن علی از پدرش از حضرت صادق از پدرش حضرت باقر از پدرش زین العابدین از پدرش سید الشهداءی از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت در همان شبی که رحلتش در آن شب واقع شد به علی علیه السلام فرمود:

ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور و حضرت وصیت خود را املا می فرمود (و علی می نوشت) تا رسید به اینجا که فرمود: ای علی پس از من دوازده نفر امام و بعد از ایشان دوازده نفر مهدی است^٢؛ و تو یا علی اولین نفر از دوازده

^١ الغيبة شیخ طوسی، ص ١٥٠

^٢ معنای این جمله از حدیث مجمل است و مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان الله علیه در کتاب ایقاظ ההجعة فرماید شاید مراد از مهدی در اینجا علماء رضوان الله علیهم باشند

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَيَخْرُجُ لَهُ ذَلِكَ ثُمَّ يَأْخُذُ الْهَرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فِي الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَ تَوْرِقُ وَ لَمْ يُرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَّ الْمَهْدِيَّ عَ حَتَّى يُبَايِعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُبَايِعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَ يُبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيُقْبَلُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِفَةِ فَيَعْظُمُهَا وَ يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمَصَاحِفَ وَ دَعْوَاهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ غَيَّرُوهَا وَ حَرَّفُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا^١

مفضل بن عمر گوید: از سرورم امام صادق علیه السلام سوال کردم: آیا برای مامور منتظر مهدی علیه السلام وقت معینی که مردم آن را بدانند هست؟ پس فرمودند:...

سپس حسنی جوانمرد روشن چهره‌ی دیلمی^٢ خروج می کند، پس فریاد می زند ای آل احمد به داد بیچاره‌ها برسید و آن منادی که حول ضریح است پس او را گنج‌های خداوند به طالقان اجابت می کنند، گنج و چه گنجی از طلا و نقره نیست بلکه مردانی مانند پاره‌ی آهن بر اسب‌ها سوار و شمشیرها به دستانشان و همین طور ظالمین را می کشد تا اینکه وارد کوفه می شود و اکثر زمین از ظالمین پاک شده پس کوفه را دژ خود قرار می دهد. خبر ظهور

^١ بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١

^٢ در اینجا حسنی را دیلمی بیان می کند و در روایات دیگر مکی یا گیلانی معرفی می کند.

جلسه هفتاد و هفتم - ۹۵/۲/۲۲

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور
ادامه بررسی روایات مربوط به سید حسنی
روایت ۱۰

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَغِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزُّكِّيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَقَاتُهُ لِعَلِيِّ علیه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمَلْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصْحُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُمْ وَ مَيْتِهِمْ وَ عَلَيَّ نِسَائِي فَمَنْ ثَبَّتَهَا لِقَيْتِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي

فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الزُّكِّيِّ الْمَقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ

مهدی علیه السلام به او و اصحاب او می رسد اصحاب او می گویند: ای فرزند رسول خدا ایشان چه کسی هستند؟ می گوید: برویم ببینیم او چه کسی است و چه اراده کرده است و به خدا قسم می داند که او مهدی علیه السلام است و می شناسد و به آن اراده نکرده مگر اینکه اصحاب او هم ایشان را بشناسند پس حسنی خارج می شود و می گوید:

اگر مهدی آل محمد صلوات الله عليهم هستی، پس هراوه (چوب دستی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله) جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله و انگشتر ایشان و برد او و زبیدی زره او و سحاب عمامه ای ایشان و یربوع اسب ایشان و غضباء ناقه ای ایشان و دلدل قاطر او و یعفور حمار ایشان و براق نجیته و مصحف امیر المؤمنین علیه السلام کجا است؟ پس برای او خارج می کند.

پس آن چوبدستی را گرفته بر سنگی می کارد. فوراً برگ می کند و اراده نکرده به آن مگر اینکه اصحابش فضل امام علیه السلام را ببینند و بیعت کنند و می گوید: الله اکبر ای فرزند رسول خدا دست خود را بدهید تا با شما بیعت کنیم پس دست خود را برای بیعت بگیرد و حسنی و اصحاب او با ایشان بیعت کنند مگر چهار هزار نفر که معروف به اصحاب مصاحف هستند و زبیدی هستند و می گویند: این جز سحر عظیم چیزی نبود پس دو لشگر در هم شوند،

و امام علیه السلام رو به منحرفین کرده و ایشان را موعظه می کنند و به مدت سه روز آنان را به حق دعوت می کنند اما جز طغیان و کفر بر آنان بیشتر نمی شود پس امام علیه السلام دستور به قتل آنان می دهد پس همگی کشته می شوند و حضرت به اصحاب خود می فرماید: رها کنید مصاحف را که بر آنها حسرت می باشد

قَالَ: إِذَا أَصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَعَنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقَمِّ فَإِنَّهُ مَأْوَى الْفَاطِمِيِّينَ وَ مُسْتَرَاخُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيَّاتِي زَمَانٍ يَنْفِرُ أَوْلِيَاؤُنَا وَ مُحِبُّونَا عَنَّا وَ يُبْعَدُونَ مِنَّا وَ ذَلِكَ مَصْلَحَةٌ لَهُمْ لِكَيْلَا يَعْرِفُوا بَوْلَايَتَنَا وَ يَحْقِنُوا بِذَلِكَ دِمَاؤَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ مَا أَرَادَ أَحَدٌ بِقَمِّ وَ أَهْلِهِ سُوءًا إِلَّا أَذَلَّهُ اللَّهُ وَ أَبْعَدَهُ مِنْ رَحْمَتِهِ^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه به شما بلا و گرفتاری رسید پس بر شما باد که به قم روید پس بدرستی که آن پناهگاه فاطمیون و محل استراحت مومنان است و به زودی زمانی آید که اولیاء ما و محبین ما را از آنجا فرار دهند و آن برای آنان مصلحت است تا به ولایت ما شناخته نشوند و به واسطه‌ی آن خون و اموال آنان حفظ شود و احدی به قم و اهل آن اراده‌ی سوئی نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را ذلیل و از رحمت خود دور می‌کند.

بنا بر این، روایت ملاحم و تهاجم حسنی به قم، علاوه بر ضعف یا ارسال سند، با روایات متعددی که حکایت از امنیت قم است، متعارض می‌باشد. و باید آن را کنار زد و قابل قبول نیست.

^۱ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵

همچنانکه آن را تغییر دادند و تبدیل کردند و تحریف کردند و به آن عمل نکردند.

ظاهر این روایت این است که نیروهای حسنی تا زمان ظهور منحرف هستند چون عقیده به امام بودن خود حسنی دارند و در هنگام ظهور هم علائم حتمی در آنان اثری نگذاشته و عقیده بر امامت حسنی دارند و قتی هم که با امام زمان علیه السلام ملاقات می‌کنند، خود او حق را مخفی نگه داشته در حالی که این کار لزومی ندارد و اصحاب او هم مشکل دارند و در موقع بیعت هم چهل (یا چهار) هزار نفر سرپیچی کرده و به امام علیه السلام نسبت سحر می‌دهند.

بررسی سند روایت

أَقُولُ رَوَى فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفْضَلِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمَرَ قَالَ

مرحوم مجلسی^۱ در ابتدای نقل روایت می‌فرماید: ((گویم روایت شده در

۱. متأسفانه نسبت به ایشان شناخت صحیح و کاملی نیست. کتاب جامع الرواة اردبیلی کتابی رجالی که به اعتراف مرحوم آیه الله بروجردی از کتاب رجالی خودشان بهتر است لذا دستور دادند که به جای کتاب رجالی خودشان، جامع الرواة را چاپ کنند و مرحوم اردبیلی شاگرد مرحوم مجلسی می‌باشد و در مورد ایشان چنین می‌فرماید: محمد باقر فرزند محمد تقی ملقب به مجلسی مد ظله العالی استاد ما، شیخ ما، شیخ الاسلام و المسلمین، خاتم المجتهدین الامام العلامة المحقق المدقق جلیل القدر، عظیم الشأن، رفیع المنزله، وحید العصر، فرید الدهره، ثبت، ثقة، عین، کثیر العلم، جید التصانیف و امره فی علو قدره و عظم شأنه و سمو رتبته و تبحره فی العلوم العقلیة و التقلیة و دقته و

بعضی مولفات اصحاب ما)) از این بیان ایشان که نام کتاب را نبرده و فرموده-
اند (روی... استفاده می شود که

۱. حسین بن حمدان (م ۳۵۸)
نظر مرحوم نجاشی:

کان فاسد المذهب له كتب منها كتاب الاخوان و كتاب المسائل.

نظر ابن غضائری:

كذاب، فاسد المذهب، صاحب المقالة الملعونة لا يلتفت اليه.

یعنی او دارای عقیده ای فاسد و ملعون است. البته ما به نظر ابن الغضائری
توجه نمی کنیم.

نظر علامه حلی، ابن داود، علامه‌ی مجلسی در وجیزه و هاوی
ایشان را تضعیف کرده اند.

نظر مرحوم بهبهانی

ایشان در تعلیقه در تایید ایشان می فرماید:

إن كونه من مشايخ الاجازة يشير الى الوثاقه

از مشایخ اجازه بودن ایشان دلیل بر وثاقت او است.

اصابت رایه و ثقته و امانته و عدالته شهر من ان يذكر و قلم از ذکر در مورد ایشان نارسا است و
عوام و خواص سر سفره‌ی این بزرگوار نشستند و از آیه الله زنجانی نقل شده که مناسب است به
قصد زیارت علامه مجلسی مسافرت کنیم و از استاد خود شنیدم که بحار الانوار شناسی کار هر
کسی نیست.

به قم و حوالی و نواحی اطراف آن بروید زیرا بلا از آن دفع شده است.

۴. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ بْنِ الْيَسَعِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:
إِذَا فُقِدَ الْأَمْنُ مِنَ الْعِبَادِ وَ رَكِبَ النَّاسُ عَلَى الْخُيُولِ وَ اغْتَزَلُوا النَّسَاءَ وَ الطَّيِّبَ
فَالْهَرَبَ الْهَرَبَ عَنْ جَوَارِهِمْ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِلَيَّ أَيْنَ قَالَ إِلَيَّ الْكُوفَةَ وَ نَوَاحِيهَا
أَوْ إِلَيَّ قُمْ وَ حَوَالِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهُمَا

امام صادق عليه السلام فرمودند: وقتی امنیت از بندگان گرفته شد و مردم بر
حیوانات سوار شدند (جنگ در گرفت) پس از جوار آنان فرار کنید، گفتم:
فدای شما بشوم به کجا فرار کنیم فرمودند: به کوفه و نواحی آن یا قم و حوالی
آن چون بلا از آن دو شهر دفع شده است.

۵. وَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ النَّاصِحِ مَوْلَى
جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ: قُمْ عَشُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَاوَى شِيعَتِهِمْ وَ لَكِنَّ
سَيِّئِهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ شَبَابِهِمْ بِمَعْصِيَةِ آبَائِهِمْ وَ الْإِسْتِخْفَافِ وَ السُّخْرِيَّةِ بِكِبَرَاتِهِمْ وَ
مَشَايِخِهِمْ وَ مَعَ ذَلِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ شَرَّ الْأَعَادِي وَ كُلَّ سُوءٍ

امام کاظم عليه السلام فرمودند: قم لانه آل محمد عليه السلام و پناهگاه شیعیان آنان می-
باشد و لکن به زودی عده‌ای از جوانان آن به جهت معصیت پدران شان و
سبک شمردن و مسخره کردن بزرگان شان هلاک شوند و با این وجود خداوند
از آن‌ها شر دشمنان و هر بدی را دفع می کند.

۶. وَ عَنْ سَهْلٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ
الْعَلَوِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ عليه السلام

پس خداوند عقوبت آنان را تعجیل کند و آنها را هلاک کند، پس اهل ری به قم پناهنده می‌شوند، و اهل قم آنها را پناه دهند، سپس از آنجا به اردستان منتقل می‌شوند.

۲. وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَتَيْبَةَ الْهَمْدَانِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَشْمَارِجَانِيِّ [الْكَشْمَارِجَانِيِّ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الْأَكْرَادِ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونِ الصَّائِعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ... وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْفَعُ الْبَلَايَا عَنْ قَوْمٍ وَأَهْلِهِ وَمَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَشَغَلَهُ عَنْهُمْ بِدَاهِيَةٍ أَوْ مُصِيبَةٍ أَوْ عَدُوٍّ وَيُنْسِي اللَّهُ الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذِكْرَ قَوْمٍ وَأَهْلِهِ كَمَا نَسُوا ذِكْرَ اللَّهِ.^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند:...

و ملائکه از قم و اهل آن بلایا را دفع می‌کند و هیچ ستمگری قصد سوء به آن نمی‌کند مگر اینکه قاصم الجبارین کمر او را می‌شکند و او را از اهل قم به مصیبت یا دشمنی مشغول کند و خداوند در دوران حکومت ظالمین یاد قم و اهل آن را از یاد آنها می‌برد همانطوری که آنها خداوند را فراموش کردند.

۳. وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْهُوبٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنَةُ فَعَلَيْكُمْ بِقَوْمٍ وَحَوَالِيهَا وَنَوَاحِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَدْفُوعٌ عَنْهَا.

امام صادق عليه السلام فرمودند: زمانی که همه‌ی بلاد را فتنه گرفت بر شما باد که

^۱ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲

مرحوم مامقانی چنین مبانی دارند که مشایخ اجازه بودن دلیل بر وثاقت است اما آن را به عنوان اصل قبول دارند، نه دلیل (الاصل دلیل حیث دلیل) لذا می‌فرمایند:

شیخوخة الاجازة كالاصل في الكشف عن الوثاقة و لا يقاوم الدليل و افساد مثل النجاشي لمذهب الرجل دليل فالاصل ضعف الرجل
شیخوخیت اجازه مانند اصل است در کشف از وثاقت و در برابر دلیل مقاومت ندارد و افساد نجاشی مذهب این مرد را دلیل است پس اصل ضعف ایشان می‌باشد.

نظر فرزند مرحوم مامقانی

بعد تصریح نجاشی بأن المترجم فاسد المذهب و کتابه و رساله تخلیط و عدم قیام دلیل علی خلافه لاید من الحكم عليه بالضعف و عد روایاته ضعيفة و متروكة من جهة

بعد تصریح نجاشی به اینکه مترجم فساد اعتقادی دارد و کتاب و رساله‌ی او در هم است و دلیلی هم بر خلاف این وجود ندارد پس چاره‌ای جز حکم به ضعف ایشان و شمردن روایات او از روایات ضعیف و متروک نداریم.

نظر مرحوم شوشتری

مرحوم شوشتری در مورد ایشان نقل می‌کند:

ایشان در سال ۲۹۶ در کودتای علیه مقتدر عباسی و برکناری او و روی کار آوردن ابن المعتز نقش داشت.

نظر جزیری

می‌گوید: این از حوادث عجیب است که ابن حمدانی که شیعه است و میل به امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، سعی کند در روی کار آوردن ابن معتز که از امیر المومنین علیه السلام منحرف است و در نصبش او غلو دارد. (حاضر است با یک ناصبی کنار بیاید و او را روی کار بیاورد)

یحیی بن علی گفته است: فی مباح ابن المعتز رافضین بایعوا انصب الامة. جزو بیعت کنندگان با ابن المعتز بدتری نواصب و عده‌ای از روافض هم بودند.

مرحوم شوشتری می‌فرماید: ظاهراً تشابه اسمی است (وفات ایشان ۳۵۸ است و کودتا ۲۹۶ بوده. اگر در کودتا شرکت کرده، باید جزء معمرین باشد). به هر حال ایشان مشکل دارد و روایاتی که نسبت به ایشان داده می‌شود، باطل است.^۱

۲. محمد بن نصیر نمیری

ایشان را امام هادی علیه السلام لعن کرده‌اند.

نظر مرحوم کشی

و قالت فرقة بنو محمد بن نصیر الفهری النمیری، و ذلك أنه ادعی أنه نبی رسول و أن علی بن محمد العسکری علیه السلام أرسله، و کان یقول بالتناسخ و الغلو فی
أبی الحسن علیه السلام

۱. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۴۰ - نگا: تنقیح المقال، ج ۲۲، ص ۳۰

کتاب تاریخ قم، کتاب معتبری است و مؤلف آن هم معتبر است، البته محل اشکال است به اینکه ما سند ملاحم را نداریم.

در این ملاحم اشاره به این دارد که قم در سطح وسیعی مورد تعرض قرار می‌گیرد، این مطلب با روایات دیگری که در همان تاریخ قم آمده است، منافات دارد:

۱. و فیه: روی سعد بن عبد الله بن ابي خلف، عن الحسن بن محمد بن سعد، عن الحسن بن علی الخزاعی، عن عبد الله بن سنان، سئل أبو عبد الله علیه السلام: أين بلاد الجبل؟ فإنا قد روينا أنه إذا ردّ إليكم الأمر يخسف ببعضها.

فقال: إنَّ فيها موضعا يقال له «بحر» و یسمی بقم و هو معدن شیعتنا. فأما الری فویل له من جناحیه، و إنَّ الأمن فیه من جهة قم و أهله.

قیل: و ما جناحاه؟ قال علیه السلام: أحدهما بغداد، و الآخر خراسان، فأنه تلتقی فیه سیوف الخراسانیین و سیوف البغدادییین، فیعجل الله عقوبتهم و یهلكهم، فیاوی أهل الری إلى قم، فیاویهم أهلها، ثم ینتقلون منه إلى موضع یقال له: «أردستان» از امام صادق علیه السلام سوال شد: بلاد جبل کجا است؟ پس برای ما روایت شده که زمانی که امر به شما بازگردانده شود خسفی اتفاق می‌افتد.

امام علیه السلام فرمودند: در آن جبل مکانی است که به آن بحر گفته می‌شود و به قم نامیده شده و آن معدن شیعیان ما است. اما ری پس وای بر او از دو جناح آن، و امنیت در آن از جهت قم و اهل آن است.

گفته شد: آن دو جناح چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: یکی از آن دو بغداد است و دیگری خراسان، پس در آن سیوف خراسانی‌ها و بغدادی‌ها برخورد کنند،

و ذکر العالم الخیر الامیرزا عبد الله الأصفهانی تلمیذ العلامة المجلسی فی کتابه الموسوم برياض العلماء فی ترجمة صاحب هذا التأریخ أنه ظفر علی ترجمة هذا التأریخ فی قم و هو کتاب کبیر حسن کثیر الفوائد فی مجلدات عدیده. و لکنی لم أظفر علی أكثر من مجلد واحد مشتمل علی ثمانية أبواب بعد الفحص الشائع.

و قد نقلنا الخبر السابق من خط السيد المحدث الجلیل السيد نعمة الله الجزائری عن مجموعة نقله منه^۱

کلام مرحوم مجلسی کلام عجیبی است، چون فاضل درخشان میرزا محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات معاصر مرحوم مجلسی و مقیم اصفهان بوده است و او از نسخه‌ای عربی نقل می‌کند و فاضل محقق آقا محمد علی کرمانشاهی در حاشیه‌اش بر نقد رجال در باب حاء در اسم حسن در جائی که حسن بن مثله را نقل می‌کند ملخص خبر مذکور را از نسخه‌ی عربی نقل می‌کند و این کتاب بیست باب دارد.

و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی در کتاب خود ریاض العلما در ترجمه‌ی صاحب این تاریخ ذکر می‌کند: که بر ترجمه‌ی این کتاب در قم دست یافته و کتاب بزرگ و خوب و کثیر الفائده‌ای است که شامل چند مجلد است.

ولی من بعد از جستجوی بسیار، بر بیش از یک جلد آن دست نیافتم...

^۱ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۳

و يقول فيه بالرؤية، و يقول بإباحة المحارم، و يحلل نكاح الرجال بعضهم بعضا في أديبارهم، و يقول: إنه من الفاعل و المفعول به، أحد الشهوات و الطيبات، و إن الله لم يحرم شيئاً من ذلك، و كان محمد بن موسى بن الحسن بن فرات يقوى أسبابه و يعضده، و ذكر أنه رأى بعض الناس محمد بن نصير عياناً، و غلام له على ظهره فرآه على ذلك فقال إن هذا من اللذات و هو من التواضع لله و ترك التجبر، و افترق الناس فيه بعده فرق

فرقه‌ای قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری بوده، و آن اینکه ادعا کرده که نبی مرسل هستم و علی بن محمد عسگری عليه السلام مرا فرستاده است، و قائل به تناسخ بود و در مورد ابو الحسن عليه السلام غلو میکرد و قائل به ربوبیت امام عليه السلام بود، و قائل به مباح بودن محارم بود، نکاح مردان با مردان را حلال می‌دانست و... آیا می‌توان به استناد روایات چنین روایتی عقائد را بنیان نهاد؟!

ترجمه‌ی جزوه‌ای را برای ما آورده بودند که نواصب در پاکستان برای تحریک مردم علیه شیعه جلسه‌ای برقرار کرده بودند و در آن جلسه کتاب کشی را آورده و نشان می‌داد و می‌گفت یکی از بزرگترین علمای رافضه محمد بن نصیر است که در مورد او چنین نقل کرده‌اند.

۳. ابو شعیب

ایشان اگر همان نمیری باشد که ضعیف است و اگر محاملی باشد، مرحوم نجاشی در تحت دو عنوان صالح بن خالد محاملی و ابو شعیب محاملی آورده است و توثیق کرده است اما در این روایت مشخص نمی‌باشد چه کسی است و بین ضعیف و ثقة مشترک است.

این روایت از منتخب بصائر الدرجات^۱ نقل شده است. ما در مولف و کتاب بحثی نداریم بلکه محل اشکال طریق آن است.

روایت ۸

وَفِي خُطْبَةِ الْمَلْحَمِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي خَطَبَ بِهَا بَعْدَ وَقْعَةِ الْجَمَلِ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ صَاحِبُ طَبْرِسْتَانَ مَعَ جَمٍّ كَثِيرٍ مِنْ خَيْلِهِ وَرَجُلِهِ حَتَّى يَأْتِيَ نَيْسَابُورَ فَيَفْتَحُهَا وَيَقْسِمُ أَبُوَابَهَا ثُمَّ يَأْتِي أَصْبَهَانَ ثُمَّ إِلَى قُمَّ فَيَقَعُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ قُمَّ وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ فَيَنْهَرِمُ أَهْلُ قُمَّ فَيَنْهَبُ الْحَسَنِيُّ أَمْوَالَهُمْ وَ يَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ يُخَرِّبُ دُورَهُمْ فَيَنْزِعُ أَهْلَ قُمَّ إِلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهَا وَرَادَهَارَ فَيَقِيمُ الْحَسَنِيُّ بِبَلَدِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ يُقْتَلُ مِنْهُمْ عَشْرِينَ رَجُلًا وَ يَصْلِبُ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ ثُمَّ يَرْحَلُ عَنْهُمْ.^۲

امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از جنگ جمل در بصره خطبه خوانده و فرمودند: حسنی صاحب طبرستان خروج می کند.

^۱ بصائر الدرجات، ص ۳۹۷، ش ۵۱۲

^۲ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵

اقامت می کند و بیست نفر از رجال قم را می کشد و دو نفر آنان را دار می زند، سپس از آنجا می رود.

این روایت نه تنها از حسنی چهره‌ی مثبت ترسیم نمی کند بلکه او را به عنوان یک سفاک و خونریز که پیروان مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و مراکز فرهنگی شیعه را هدف می گیرد، معرفی می کند.

مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب شریف تاریخ قم نقل می کند، این کتاب تالیف مرحوم حسن بن محمد بن حسن قمی است. ایشان جریان مسجد جمکران را از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحق و یقین تالیف ابو جعفر محمد بن بابویه قمی نقل می کند.

علامه مجلسی در مورد کتاب تاریخ قم می فرماید:

إنه كتاب معتبر و لكن لم يتيسر لنا أصله و ما بأيدينا إنما هو ترجمته

کتاب تاریخ قم معتبری است لکن ما به اصل آن دست نیافتیم و آنچه در دست ما است ترجمه‌ی آن است.

مرحوم نوری می فرماید:

و هذا كلام عجيب لأن الفاضل الألعى الأميرزا محمد أشرف صاحب كتاب فضائل السادات كان معاصرا له و مقيما بأصفهان و هو ينقل من النسخة العربية بل و نقل عنه الفاضل المحقق الآغا محمد على الكرمانشاهانی فی حواشيه على نقد الرجال فی باب الحاء فی اسم الحسن حيث ذكر الحسن بن مثله و نقل ملخص الخبر المذكور من النسخة العربية و أعجب منه أن أصل الكتاب كان مشتملا على عشرين بابا.

می‌کند اما بیشتر آن دلیل می‌خواهد.

روایت ۹

و فِي خُطْبَةِ الْمَلْحَمِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الَّتِي خُطِبَ بِهَا بَعْدَ وَقْعَةِ الْجَمَلِ بِالْبَصْرَةِ قَالَ: يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ صَاحِبُ طَبْرِسْتَانَ مَعَ جَمٍّ كَثِيرٍ مِنْ خَيْلِهِ وَرَجَلِهِ حَتَّى يَأْتِيَ نَيْسَابُورَ فَيَفْتَحُهَا وَ يَقْسِمُ أَوْلِيَاءَهَا ثُمَّ يَأْتِي أَصْبَهَانَ ثُمَّ إِلَى قَمٍّ فَيَقَعُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ قَمٍّ وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ فَيَنْهَزِمُ أَهْلُ قَمٍّ فَيَنْهَبُ الْحَسَنِيُّ أَمْوَالَهُمْ وَ يَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ يُخَرِّبُ دُورَهُمْ فَيَفْزِعُ أَهْلُ قَمٍّ إِلَى جَبَلٍ يُقَالُ لَهَا وَرَارِدَهَارَ فَيَقِيمُ الْحَسَنِيُّ بِبَلَدِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ يَقْتُلُ مِنْهُمْ عِشْرِينَ رَجُلًا وَ يَصْلِبُ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ ثُمَّ يَرْحَلُ عَنْهُمْ.^۱

امیر المومنین عليه السلام بعد از جنگ جمل در بصره خطبه خوانده و فرمودند: حسنی صاحب طبرستان خروج می‌کند همراه جماعت کثیری از سواره و پیاده تا به نیشابور می‌رسد پس آن را فتح می‌کند و ابواب (یا اموال) آن را تقسیم می‌کند سپس به اصفهان می‌آید و از آنجا به قم می‌آید پس بین او و بین اهل قم درگیری شدیدی رخ می‌دهد که در آن بسیاری کشته می‌شوند و اهل قم شکست می‌خورند و فرار می‌کنند پس حسنی اموال آن‌ها را غارت می‌کند و زنان و بچه‌های آن‌ها را به اسارت می‌گیرد و خانه‌های آنان را خراب می‌کند پس اهل قم به طرف اردهار فرار می‌کنند و حسنی چهل روز در شهر آن‌ها

^۱ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵

جلسه‌ی هفتاد و ششم - ۹۵/۲/۱۹

اصحاب امام زمان علیه السلام در زمان ظهور

ادامه بررسی روایات مربوط به سید حسنی

روایت ۸

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَدَّثَ عَنْ أَشْيَاءَ تَكُونُ بَعْدَهُ إِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى يُظْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا يُظْهَرُ اللَّهُ الْأَرْضَ مِنَ الظَّالِمِينَ حَتَّى يُسْفَكَ الدَّمُ الْحَرَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أَمْرَ بَنِي أُمِّيَّةَ وَبَنِي الْعَبَّاسِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ ثُمَّ قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَّاسَانَ وَغَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَمُلْتَانَ وَجَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَ قَامَ مِنَّا قَائِمٌ بِجَبَلَانَ وَ أَجَابَتَهُ الْأَبْرُ وَ الدِّيْلَمَانَ وَ ظَهَرَتْ لَوَكْدِي رَايَاتُ التُّرْكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَ الْجَنْبَاتِ وَ كَانُوا بَيْنَ هُنَاتٍ وَ هُنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبَصْرَةَ وَ قَامَ أَمِيرُ الْأَمْرَةِ بِمِصْرَ فَحَكَى عليه السلام حِكَايَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ إِذَا جُهِّزَتِ الْأُلُوفُ وَ صَفَّتِ الصُّفُوفُ وَ قَتَلَ الْكَبْشُ الْخُرُوفَ هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَ يَتَوَرُّ النَّائِرُ وَ يَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ^۱

ابراهیم بن عبید الله بن العلاء از طریق پدر خود از امام صادق عليه السلام روایت

^۱ الغيبة، ص ۲۷۴

می‌کند که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام از چیزهائی سخن گفت که پس از آن حضرت تا قیام قائم روی خواهد داد، پس حسین علیه السلام عرض کرد:

یا امیر المؤمنین خداوند چه زمانی زمین را از وجود ستمکاران پاک خواهد کرد؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ستمگران پاک نخواهد کرد تا آنکه خون محترمی ریخته شود- سپس جریان کار بنی امیه و بنی عباس را طی حدیث مفصلی بیان فرمود- آنگاه فرمود: هنگامی که قیام‌کننده در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفان و ملتان (پاکستان) مسلط شود و از جزیره بنی کاوان بگذرد و قائمی از ما در گیلان بر پا خیزد و آبر و دیلمان او را اجابت کنند و پرچمهای ترکان که در گوشه و کنار پراکنده است، برای فرزندان من ظاهر گردد و آنان در این گیرودارها (یا اندکی) به سر برند، هنگامی که بصره ویران گردد، و امیر امیران در مصر قیام کند- پس آن حضرت حکایت مفصلی را نقل فرمود- سپس فرمود: هنگامی که هزاران هزار نفر آماده شوند و صفها آرایش یابد، و گوسفند نر کشته شود آنجاست که آخرین به پا خیزد، و فتنه‌انگیز، آشوب به پا کند، و کافر نابود گردد،

سپس قائمی که در آرزویش هستند قیام کند که امام ناشناخته است، دارای شرف و فضیلت است و او از فرزندان تو است ای حسین که هیچ فرزندی چون او نیست،...

قسمت مورد نظر این است: (قائمی از ما در گیلان بر پا خیزد) که بگوئیم مراد حسنی است البته روایت تصریح به این مطلب ندارد.

بررسی سند روایت

۱. علی بن احمد

ایشان همان بندنیجی است اگر به حرف ابن غضائری اعتماد کنیم، گفته است: متهافت ضعیف و اگر اعتماد نکنیم، ایشان مجهول است. ایشان از مشایخ مرحوم نعمانی می‌باشد اما در مورد مشایخ نعمانی گفته نشده که آنها تقه هستند.^۱

۲. ابراهیم بن عبید الله بن علاء

نظر علامه حلی:

لا اعتمد علی روایت طعن هذا الشيخ فيه مع انی لم اقف علی تعدیل عن غیره من بر روایت او اعتماد نمی‌کنم به جهت طعن ابن غضائری و بر تعدیل او هم کسی را نیافتم.

حاوی الاقوال فرموده است: او مجهول الحال است.^۲

نظر مرحوم مامقانی:^۳

الرجل من المجاهیل

با این روایات و چنین اسناد ضعیف و مجهولی نمی‌توان اعتقادات مردم را بنا نهاد. آری می‌توان گفت که یک چنین شخصی با این نام قبل از ظهور قیام

^۱ . معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۶، شرح حال علی بن احمد بن نصر بندنیجی، ش ۷۹۱۰

^۲ . تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۴، ص ۱۷۱-۱۷۰، شرح حال ابراهیم بن عبید الله بن علاء،

ش ۱۴۸/۳۸۸

^۳ تنقیح المقال، ج ۴، ص ۱۷۱